

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

موضوع:

تلخیصی از مباحث مبادی العربیہ (۴) بہ صورت نموداری

کاری از :

دانشجویان الہیات (علوم قرآن و حدیث)

ترم سوم

ورودی ۱۳۹۲

استاد: جناب آقای دکتر امیر احمد نژاد

مَفْعُولٌ لَهُ (لِأَجَلِهِ)

تعریف مفعول له : مصدری است که بعد از فعل به منظور واضح کردن سبب فعل بیان می شود.

۱- در صورتی که بدون الف و لام باشد و نیز اضافه نشده باشد، غالباً منصوباً میشود.
مثال: **زَيْنَتْ الْمَدِينَةَ كَرَامًا لِلْمَلِكِ**

۲- در صورتی که الف و لام داشته باشد، توسط حرف جاره مجرور می شود.
مثال: **أَصْفَحَ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ**

احکام مفعول له

۱- منصوب شود.
مثال: **تَصَدَّقْتُ إِبْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ**

۳- در صورتی که مضاف باشد جایز است

۲- مجرور شود.
مثال: **تَصَدَّقْتُ إِبْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ**

۱- مفعول له مصدر باشد. مثال: **جِئْتُكَ رَغْبَةً فِيكَ**

۲- مفعول له فعل قلبی باشد. مثال: **جِئْتُكَ مَحَبَّةً لَكَ**

۳- مفعول له علت فعل باشد. مثال: **قَرِئْتُ حَفْظًا**

۴- زمان مفعول له با زمان عامل مشترک باشد. مثال: **ضَرَبَةَ تَأْدِيًّا**

۵- مفعول له با فاعل عامل مشترک باشد.

مثال: **وَيَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ**

شرایط نصب مفعول له

نکته: اگر یکی از شرایط [که در بالا ذکر شد] را نداشته باشد با حروف «**مِن - فِی - بَاء - لَام**» مجرور می شود.

مَفْعُولٌ فِيهِ

تعریف مفعول فیه: اسم زمان یا مکانی است که دربرگیرنده معنای «فی - در» باشد.
مانند: صَمْتُ يَوْمًا به تقدیر «صَمْتُ فِي يَوْمٍ»

۱- ظرف زمان مبهم که بر زمان نامعین دلالت می کند.

مانند: حین - دهر - زُرْتُكَ صَبَاحًا

۲- ظرف زمان محدود که زمان آن معین است.

مانند: يَوْم - لَيْلَة - شَهْر - زُرْتُكَ يَوْمَ الْاِحْد

اسماء زمان بنا بر
مفعولیت

نکته ۱: همه ظروف زمان (مبهم- محدود) به تقدیر «**فِی**» منصوب هستند.

مانند: صَمْتُ دَهْرًا به تقدیر صَمْتُ فِي دَهْرٍ

نکته ۲: اگر فعل به صورت تدریجی پایان پذیرد، ذکر «**فِی**» درکلام واجب است.

مانند: بَنِيْتُ الْبَيْتَ فِي سَنَتَيْنِ - نَقَحْتُ الْكِتَابَ فِي اُسْبُوعَيْنِ

- ۱- ظرف مکان مبهم؛ مانند جهات شش گانه (فوق . تحت . یمن . یسار . خلف . وراء . قدام . أمام) بنابر ظرفیت منصوب می شود.
مانند: تَلَفَّتْ يَمِينَةً وَ يَسْرَةً
- ۲- ظرف مکان محدود، مختص مکان معین است.
مانند: مَجْلِس ، مَقْعَد ، جَلَسْتُ فِي الدَّارِ

اسماء مکان بنابر مفعولیت

نکته ۳: در صورتی که مفعول فيه ظرف مکان محدود باشد، به تقدیر «فی» منصوب نخواهد بود، بلکه باید به «حرف جر» که در لفظ ظاهر گردیده مجرور شود. مانند: صَلِيْتُ فِي الْمَعْبَدِ

- ظرف متصرف:** ظروفی هستند که همیشه مفعول فيه واقع نمی شوند و حالات مختلفی در جمله می گیرند، مانند مبتدا و خبر، فاعل و مفعول، مضاف و مضاف الیه. مانند: يَوْمُ الْجُمُعَةِ يَوْمُ الْمُبَارَكِ
- ظرف غیرمتصرف:** ظروفی هستند که همیشه ظرف واقع می شوند.
مانند: فوق . خلف . بعد . عند . لدن

ظروف

نکته ۴: هرگاه اسم زمان و مکان متضمن معنی «فی» نباشد حکمشان مانند حکم دیگر اسماء متصرف است، مبتدا و خبر و یا فاعل و مفعول قرار می گیرند. مانند: يَوْمُ الْاَحَدِ يَوْمٌ مَبَارَكٌ

- ۱- «مصدر» مانند: جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ
- ۲- «صفت» مانند: نِمْتُ طَوِيلًا
- ۳- «عدد» مانند: سِرْتُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ
- ۴- «اسم اشاره» مانند: وَقَفْتُ تِلْكَ النَّاحِيَةَ
- ۵- آنچه بر کلیت ظرف دلالت کند. مانند: مَشِيْتُ كُلَّ النَّهَارِ
- ۶- آنچه که بر جزئیت ظرف دلالت کند. مانند: مَشِيْتُ نِصْفَ مَيْلٍ

آنچه از مفعول فيه نیابت می کند

مَفْعُولٌ مَعَهُ

تعریف مفعول معه: اسم منصوب است که پس از «واو معیت» می آید و معنای مصاحبت و مشارکت را می رساند. مثال: **كَتَبْتُ وَالْقَلَمَ**

- شرایط مفعول معه**
- ۱- مفعول معه غیر رکن باشد. مثال: **سِرْتُ وَ الْجِبَلِ**
 - ۲- پیش از مفعول معه جمله قرار گرفته باشد.
 - ۳- واو به معنای «مع» باشد و به منظور عطف نباشد.

قبل از واو، فعل یا شبه فعل باشد. مثال: **سَافِرَ أَخَوَكِ وَ الصُّبْحِ**

قبل از واو ضمیر متصلی باشد که با ضمیر منفصلش تأکید نشده باشد.
مثال: «**سَافَرْتُ وَ أَخَاكَ**»، «**جِئْنَا وَ إِيَّاهُ**»

هرگاه واو بعد از ضمیر مجرور قرار گیرد و حرف جر بعد از واو تکرار نشود.
مثال: **سَلِّمْتُ عَلَيْهِ وَ اخَوْتَهُ**

فعل یا شبه فعل قبل از واو، دلالت بر تعدد و عدم افراد داشته باشد.
مثال: **تَخَاصَمَ زَيْدٌ وَعَمْرٌ**

واو به معنی «مع» نباشد. مثال: **جَاءَ زَيْدٌ وَعَمْرٌ بَعْدَهُ**

قبل از واو، فعل یا شبه فعل نباشد. مثال: **كُلُّ رَجُلٍ وَ مِهْنَتَهُ**

مواضعی که
عطف واو
ممتنع است

واجب بودن
عطف و امتناع
معیت

ترجیحات

۱- ترجیح نصب و جواز عطف در صورت ضعیف بودن عطف.

مثال: **كُنْ أَنْتَ وَ الصَّدِيقَ كَالْأَخِ**

۲- ترجیح عطف و جواز نصب در صورت عدم وجود ضعف به هنگام عطف (اصل در واو عطف است)

۳۶

الْجَالِ

حال نکره مشتق باشد. (منظور از مشتق بودن: اسم فاعل و اسم مفعول و...) مثال: **عَادَ الْقَائِدُ مِنَ الْحَرْبِ ظَافِرًا**

شرایط

وقوع حال

بیانگر چگونگی صاحب حال باشد مثال: **جَاءَ الْمُعَلِّمَ ضَاحِكًا**

بیان کننده موصوف نباشد بلکه بیانگر چگونگی باشد .
مانند: **شَرِبْتُ الْمَاءَ بَارِدًا**

صاحب حال یا فاعل باشد مثال: **وَقَفَّ الْعَامُّ خَاطِبًا فِي الْقَوْمِ**

صاحب حال یا مفعول به باشد مثال: **شَرِبْتُ الْمَاءَ صَافِيًا**

صاحب حال مجرور باشد مثال: **يَلِدُ لِي صَوْغُ الْكَلَامِ فَصِيحًا**

شرایط

صاحب حال

نکته ۱: فرقی نمیکند که صاحب حال مفعول به باشد یا مفعول مطلق یا مفعول له یا مفعول فیه و یا مفعول معه باشد.

نکته ۲: اصل در صاحب حال این است که معرفه باشد ولی در مواقعی به صورت نکره عنوان می شود و راههای جواز آن همان راه های ابتدا به نکره است.

نکته ۳: هرگاه اسم جامد بر هیئت و شکل دلالت کند در این صورت می تواند حال قرار گیرد.

مثال: مؤول به مشتق: كَرَزِيدٌ اَسَدًا
غیرمؤول به مشتق: لَيْسَتْ خَاتَمِي ذَهَبًا

جامد مؤول به مشتق
در چند مورد حال
قرار می گیرد

بر تشبیه دلالت کند. مثال: «رَأَيْتُمْ فِي الْوَعْيِ اَسَدًا»
به مشتق (شجعانا) تأویل شده

بر مفاعله (مشارکت) دلالت کند.

مثال: «سِرْتُ مَعَهُ جَنْبًا اِلَى جَنْبٍ» به مشتق (متساندین) تأویل شده

حال بر ترتیب دلالت کند. مثال: «اُدْخُلُوا رِجْلًا رِجْلًا»
به مشتق (مترتبین) تأویل شده

حال بر تفصیل دلالت کند. مثال: «عَلِمْتُهُ النَّحْوَ اَبَاً اَبَاً»
به مشتق (مفصلاً) تأویل شده

حال بر نرخ گذاری و قیمت دلالت کند.
مثال: «بِعْتَهُ الْجَوْخَ ذِرَاعًا بَدِينَارٍ» به مشتق (مسعراً) تأویل شده

جامد غیر مؤول به
مشتق در چند مورد
حال قرار می گیرد

حال موصوف باشد. مثال: **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا**

بر عدد دلالت کند. مثال: **جَاءَ وَقْتُ الْأَنْسِ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ**

د

حال نوع صاحبش را بیان کند. مثال: **اشْتَرَيْتُ السَّاعَةَ فَضَّةً**

حال بر اصالت دلالت کند. مثال: **تَعْبَدُونَ مِنْ نُحْتِ رُخَامًا**

حال دلالت بر تفضیل کند. مثال: **زَيْدٌ فَتَى أَحْسَنُ مِنْهُ غَلَامًا**

حال فرع و زیر مجموعه ای برای صاحب خود باشد. مثال: **تَقْطَعُونَ الْأَشْجَارَ أَخْشَابًا**

اقسام حال و ارتباط آن با صاحب حال

اقسام حال

مفرد. (ممکن است اسم مثنی یا جمع باشد)
مثال: «ذَهَبَ مُحَمَّدٌ رَاكِبًا». «ذَهَبَ الرَّجُلَانِ رَاكِبِينَ»

جمله. مثال: دخل التلميذ يضحك (يضحك يك جمله فعلیه است و حال تلميذ است که به جای آن می توان ضاحكاً را گذاشت)

شبه جمله باشد. (ظرف یا جار و مجرور باشد و فعل یا شبه فعل مورد تعلق آنها در جم له محذوف باشد)
مثال: «شَاهَ عَلَى الشَّجَرَةِ». «رَأَيْتُ الْقَمَرَ بَيْنَ السَّحَابِ»

شرایط جمله

از علامات استقبال «سین» و «سوف» و «لن» و خالی باشد.

در جمله لفظی باشد که آن را به صاحب حال ربط دهد.

حالیه

انواع حال	زمان	رابط	مثال
مفرد و شبه جمله		ضمير	أَقْبَلَ الشَّاعِرُ مُنْشِدًا
		واو حالیه و ضمير	
		واو حالیه	
جمله اسمیه		ضمير	
	ماضي مثبت	واو حالیه و «قد»	جاءَ الرَّسُولُ وَ قَدْ أَسْرَعَ
	ماضي منفي به «ما»	واو حالیه	وَقَفَّ الخَطِيبُ وَ ما فَاهَ بِنْتِ شَفَةِ
	مضارع مثبت	ضمير	أَقْبَلَ الصِّدِيقُ يَبْشُرُ القَوْمَ
	مضارع منفي به «ما» و يا «لا»	ضمير	قُمْتُ لا أَبالِي
مضارع منفي به «لم» و يا «لما»	مختار به هر سه حالت: ضمير ، واو حالیه ، هر دو		

هـرتبـه حال و صـاحب حال و عـاهـل حال

مـدتـه حال ، بـا صـاحب حال :

. مثال: قُدِمَ مَسْرِعاً رَجُلٌ

صاحب

تقديم حال بر

ذوالحال

صاحب حال محصور باشد. مثال: ما سَافَرَ مَاضِياً إِلَّا أَبُوكَ

صاحب حال به ضمیری که با حال ارتباط دارد اضافه شود.

مثال: سَارَ يَدِيرَ الْبَاخِرَةِ

حال محصور باشد. مثال: ما نُرْسِلُ الرَّسُولَ إِلَّا مَبَشِّرِينَ

جمله حالیه به واسطه «واو» به صاحب حال ارتباط پیدا کند.

مثال: جَاءَنِي الْعُلَامُ وَهُوَ يَحْمِلُ الْبَشْرَى

تأخير حال از

ذوالحال

هرگاه صاحب حال مجرور به مضاف و یا حرف جر باشد.

مثال جَبْتُ مِنَ فِهْلِ مِيرٍ مَاشِياً

۱- لفظی است؛ مانند فعل و شبه فعل

۲- معنوی است (جدول زیر)

عامل حال

عامل حال معنوی

اسم اشاره	مثال	هَذَا صَدِيقُكَ مُقْبِلًا
ظرف	مثال	زَيْدٌ عِنْدَكَ صَيْفًا
جاومجرور	مثال	زَيْدٌ فِي الدَّارِ نَائِمًا
حرف تمنا	مثال	لَيْتَهُ عِنْدَنَا نَازِلًا
حرف ترجی	مثال	لَعَلَّ زَيْدًا إِلَيْنَا قَادِمًا
حرف تنبيه	مثال	هَا إِنَّهُ الْخَطِيبُ مُصْعَقًا
حرف تشبيه	مثال	كَأَنَّهُ الْبَدْرُ طَالِعًا
حرف ندا	مثال	يَا زَيْدُ هَاجِمًا

۱- حال جایگزین خبر باشد. مثال: ضَرَبِيَ الْعَبْدَ مَسِيئًا

۲- حال تأکید کننده مضمون جمله ما قبلش باشد.

مثال: زَيْدٌ أَبُوكَ عَطُوفًا

۳- زمانی که قبل از حال، استفهامی باشد که غرض از آن توییح است. مثال: أَتُكَلِّمًا وَّ قَدْ سِيرَ بِالنَّعْشِ

• حال بیانگر کاهش یا افزایش تدریجی باشد. مثال: تَصَدَّقَ بِدِينَارٍ فَصَاعِدًا

• بدون قاعده و با توجه به استعمال عرب. مثال: هَنِيئًا بِكَ

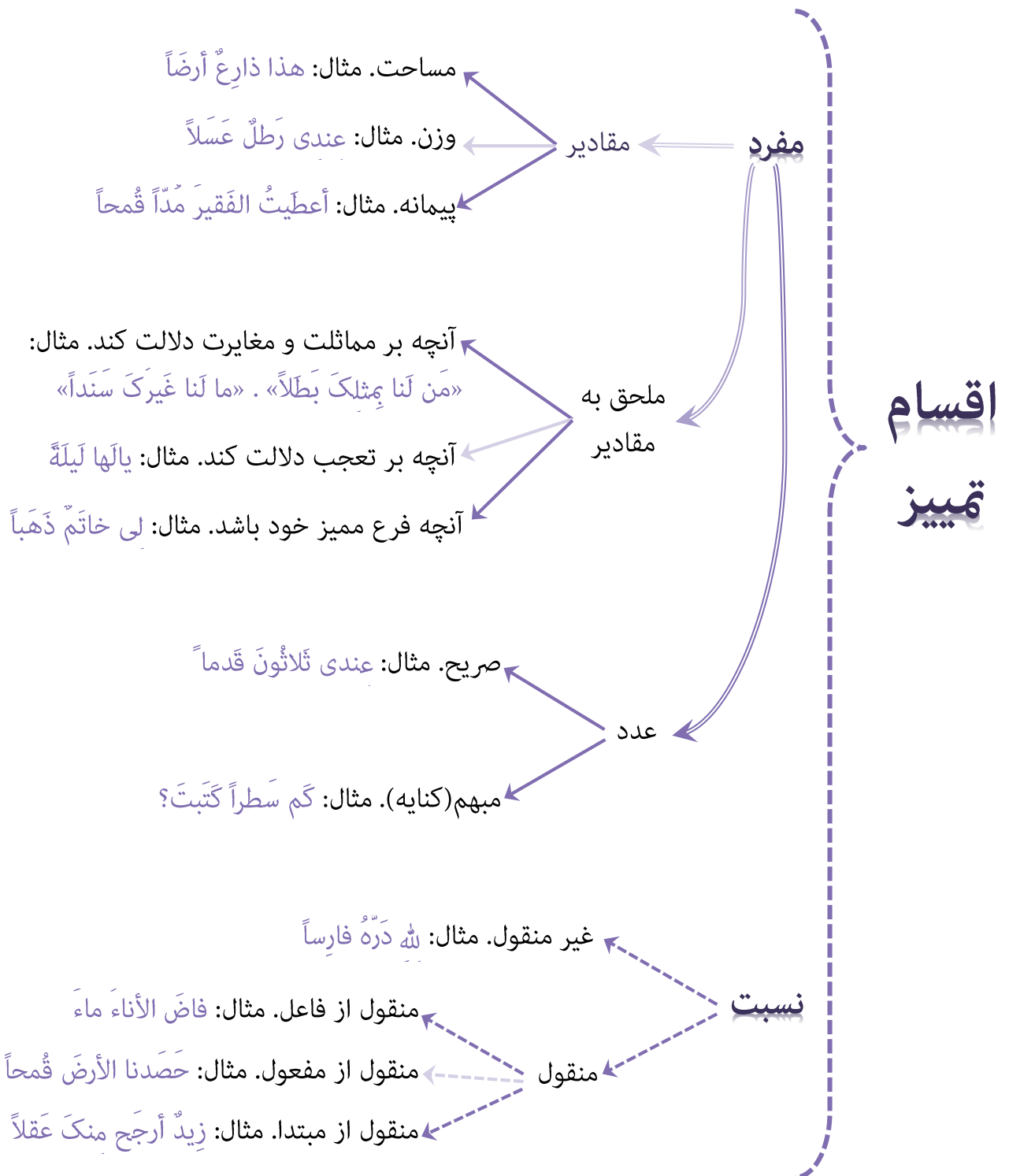
حذف عامل حال در سه

مورد واجب است

نکته: زمانی که قرینه ای بر محذوف دلالت کند، حذف عامل جایز است. مثال: کَیْفَ جِئْتَ؟ سَالِمًا

تمییز

تعریف تمییز: اسم نکره جامدی است که برطرف کننده ابهام پیش از خود است.
مثال: «عِنْدِي رَطْلٌ عَسَلًا» «اشتهر التاجر أمانة»



اعراب تمییز

مفرد

- تمییز و منصوب. مثال: عِنْدِي رَطْلٌ عَسَلًا
- مقادیر ← مضاف الیه و مجرور. مثال: عِنْدِي رَطْلٌ عَسَلٍ
- مجرور به حرف جر «من». مثال: عِنْدِي رَطْلٌ مِنْ عَسَلٍ
- بدل از کلمه قبل. مثال: عِنْدِي رَطْلٌ عَسَلٌ

ملحق به مقادیر ← تمییز و منصوب. مثال: يَا لَهَا لَيْلَهُ

۱۰۰۰ و ۱۰۰: مضاف الیه و مجرور. مثال: «يَبْلُغُ إِرْتِفَاعِ
الْهَرَمِ نَحْوَ مَائَتِي ذِرَاعٍ» «حِرَاسَ الْمَدِينَةِ أَلْفِ حَارِسٍ»

عدد صريح

۱۰ تا ۳: مضاف الیه و مجرور. مثال: ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ

مركب، معطوف، عقود، تمییز و منصوب.
مثال: أَحَدَ عَشْرِ كِتَابًا

منقول: تمییز و منصوب

نسبت

تمییز و منصوب. مثال: لِلَّهِ دَرَّةٌ شَاعِرًا

غير منقول

مجرور به حرف جر «من». مثال: لِلَّهِ دَرَّةٌ مِنْ شَاعِرٍ

عدد هبهم (کنایه) و تمییز آن

کم استفهام. مثال: کَمِ كِتَابًا قَرَأْتُمْ؟

اعراب «کم»

زمانی که بعدش فعل نباشد. مثال: کَمِ طَبِيبًا فِي الْمَدِينَةِ	مرفوع بنابر ابتدا
زمانی که بعدش فعل لازم باشد. مثال: کَمِ تَلْمِيزًا قُرَّتْ عَيْنَاهُ الْيَوْمَ بِبَيْلِهِ الشَّهَادَةِ	
زمانی که بعدش فعل متعدی که مفعولش ضمیراست باشد. مثال: کَمِ كِتَابًا طَالَعْتُهُ	
مفعول به: زمانی که بعدش فعل متعدی که مفعولش در جمله ذکر نشده قرار گیرد. مثال: کَمِ مَجَلَّةً حَرَرَتْ	منصوب بنابر:
مفعول مطلق: زمانی که کنایه از مصدر باشد. مثال: کَمِ التَّفَاتَةِ اِلْتَفَتَ	
مفعول فیه: زمانی که کنایه از ظرف باشد. مثال: کَمِ يَوْمًا صُمْتُ	
خبر فعل ناقص. مثال: کَمِ كَانَتْ جَوَارِيكَ	مجرور
به حرف جر. مثال: بِكَمْ اِبْتَعْتَ الدَّارَ	

تمییز کم استفهامیه

- ۱- مفرد و منصوب مثال: کَمِ كِتَابًا قَرَأْتُمْ
- ۲- مجرور به «من»: زمانی که بین «کم» و تمییزش با فعل متعدی فاصله شود
مثال: کَمِ قَرَأْتُمْ مِنْ كِتَابٍ؟
- ۳- جایز النصب والجر: زمانی که «کم» مجرور باشد.
مثال: بِكَمْ دَرَهْمًا اشْتَرَيْتُ هَذَا الْكِتَابِ / بكم درهم.....

«کم» خبریه

غالباً مفرد و مضاف الیه و مجرور. مثال: **گَمِ أَجِيرٍ فِي بَيْتِ أَبِي**

گاهی جمع و مضاف الیه و مجرور. مثال: **گَمِ كُتُبٍ لِي**

گاهی مجرور به حرف جر «من». مثال: **گَمِ مِنْ مَرَّةٍ شَاهِدْتُهُ**

منصوب: زمانی که بین «کم» و تمییز **فِي** است.

مثال: **گَمِ لِي عَبْدًا**

احکام تمییز

«کم» خبری

نکته: اعراب کم خبری مانند کم استفهامی است.

مفرد و مجرور به حرف جر «من». مثال: **گَمِ مِنْ رَجُلٍ رَأَيْتُ**

تمییز «کاین»

در موارد اندکی منصوب است.

نکته: زمانی که کاین مبتدا قرار می گیرد خبرش لزوماً جمله و یا شبه جمله است.

تمییز «کذا»: تمییز کذا مفرد و منصوب است. مثال: **اِشْتَرَيْتُ كَذَا وَكَذَا كِتَابًا**

مجرد از «ال» و اضافه

در همه حالات مفرد و مذکر است.

حتماً با حرف جر «من» همراه است.

مثال: **الْأَسَدُ أَقْوَى مِنَ الرَّجُلِ / الرَّجَالُ أَفْضَلُ مِنَ الْأَسَدِ**

- در صورت وجود قرینه، حذف حرف جر و مجرور آن جایز است.

مثال: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَأَعَزُّ نَفَرًا»

یعنی: **أَعَزُّ مِنْكَ نَفَرًا**

- در صورتی که مجرور به «من»، اسم استفهام یا مضاف به اسم استفهام باشد تقدیم حرف جر و مجرورش بر أفعال تفضیل واجب است.

مثال: **مِنَ غُلَامٍ مِّنْ أَنْتَ أَفْضَلُ**

مقرون به «ال»

در تذکیر و تأنیث و مثنی

بدون حرف جر «من» است.

مثال: **الرَّجُلَانِ الْأَفْضَلَانِ / الْإِمْرَأَتَانِ الْفُضْلِيَانِ**

مضاف به

مضاف به معرفه

مضاف به نکره

اقسام أفعال تفضیل

بدون حرف جر است.

مضاف الیه از جنس مفضلاً است.

مضاف به معرفه به سه شرط است:

مطابقت و عدم مطابقت أفعال تفضیل با

مفضلش در تذکیر و تانیث و جمع جایز است.

مثال: **الزیدانِ أَفضلاً الناسِ / الزیدانِ أَفضلُ الناسِ**

بدون حرف جر است.

مضاف الیه از جنس مفضل است

مضاف به نکره به چهار شرط است:

أفعال تفضیل همیشه مفرد و مذکر است

مضاف الیه با مفضل در تذکیر و تانیث افراد

و جمع مطابق است.

مثال: **زید اطمع رجلٍ / هند اخبت امرأة**

عمل أفعال تفضیل

بیشتر اوقات فاعل آن ضمیر مستتر است.

مثال: **العظیمُ أَكثَرُ** (ضمیر «هو» مستتر است)

گاهی ضمیر بارز است. مثال: **مَرَرْتُ بِزَمیلٍ أَفضلٍ منه أَنْتَ**

أفعال تفضیل با رعایت سه شرط اسم ظاهر را رفع می دهد:

۱- رفع

۱- أفعال تفضیل صفت، و موصوف اسم

جنس باشد؛ یا خبر برای اسم جنس باشد.

۲- پیش از أفعال تفضیل، نفی یا شبه

نفی باشد. مثل استفهام انکاری یا نهی

۳- اسم ظاهری که توسط أفعال تفضیل مرفوع

شده باشد خالی از ضمیری باشد که به موصوف

۲- نصب

غیر از مفعول به، مفعول مطلق و مفعول فیه بقیه منصوبات می توانند معمول أفعال تفضیل قرار بگیرند.

معمول أفعال تفضیل زمانی می تواند تمییز و منصوب باشد که به معنی فاعل باشد. مثال: **أنتَ أَكْثَرُ عِلْمًا**

آنچه در معنی نمی تواند فاعل باشد به صورت مضاف الیه و مجرور بعد از أفعال تفضیل قرار می گیرد. مثال: **أنتَ أَفْضَلُ رَجُلٍ**

۳- جر

تعدیه أفعال تفضیل

«لام» به آن شرط که مجرور در معنی مفعول باشد. مثال: **العَاقِلُ أَحَبُّ لِلْعِلْمِ مِنَ الْمَالِ**

«إلی» به آن شرط که مجرور در معنی فاعل باشد. مثال: **الْوَلَدُ لِبِرِّ أَحَبِّ إِلَى وَالِدَيْهِ مِنَ الْعَاقِ**

أفعال تفضیل از مصدر متعدی که دلالت بر **حب و بغض** یا معنای آن دارد، گرفته شده باشد.

«باء» اگر دلالت بر علم داشته باشد.

مثال: زَيْدٌ أَعْرَفُ بِكَ وَ أَنَا أَدْرِي بِهِ

أفعل تفضیل گرفته شده از مصدر
فعل متعدی باشد.

«لام» اگر بر معنایی غیر از علم دلالت داشته باشد.

مثال: هُوَ أَوْعَى لِلْعِلْمِ / أَنْتَ أَرْعَى لِلْعَهْدِ وَ أَكْتَمَ لِلسِّرِّ

اگر افعل تفضیل گرفته شده از فعل
متعدی به حرف جر باشد با همان حرف
جر مجرور می شود

هُوَ أَزْهَدُ فِي دُنْيَا وَ أَسْرَعُ إِلَى الْخَيْرِ وَ أَبْعَدُ مِنَ الْإِثْمِ وَ أَحْرَصُ عَلَى
الْحَمْدِ وَ أَجْدَرُ بِالْحَلْمِ

افعال مدح و ذم : افعالی که به قصد مبالغه برای مدح یا ذم وضع شده اند. مشهورترین این افعال عبارتند از: **نعم** . **حبذا** . **بئس** . **ساء**

فعل مدح یا ذم لازم و جامد است و تنها به صورت ماضی استعمال می شود.

همه افعال مدح و ذم نیازمند فاعل هستند.

همه افعال مدح و ذم علاوه بر فاعل نیازمند اسم مخصوص به مدح و ذم هستند.



مدح و ذم

فاعل این افعال می تواند معرفه به «ال» باشد.

مثال: **نعمَ الرجلُ زِيْدٌ**

به اسم «ال» دار باشد.

مثال: **بئسَ قاضي السوءِ زِيْدٌ**

فاعل این افعال می تواند اضافه به اسمی شده باشد که آن اسم خود اضافه به اسم «ال» داری شده باشد.

مثال: **ساءَ قاضي اَحكامَ الظلمِ زِيْدٌ**

فاعل این افعال می تواند ضمیر واجب الاستتار باشد به شرطی که مفرد و مذکر باشد و مفسر آن اسم نکره منصوبی باشد. مثال:

نعمَ ربّعاً دارنا (نعم: فعل و فاعل هو مستتر - ربّعاً تمييز ومنصوب)

فاعل این افعال می تواند ضمیر واجب الاستتار باشد به شرطی که مفرد و مذکر باشد و مفسر آن ما نکره به معنی شیئی باشد. مثال:

نعمَ ما زِيْدٌ (نعم: فعل و فاعل هو مستتر - «ما»

انواع فاعل در

افعال

(نعم، بئس، ساء)

اسم مخصوص: اسمی که پس از فاعل افعال مدح و ذم می آید مخصوص نامیده می شود.

- احکام مخصوص**
- معرفه یا نکره مختصه باشد.
 - اخص از فاعل باشد.
 - تذکیر و تانیث ، افراد مثنی و جمع مانند مدلولش باشد.
 - بعد از فاعل قرار گیرد.

نکته: مخصوص بین فعل و فاعل قرار نمی گیرد ولی می تواند بر فعل و فاعل مقدم شود.

مثال: **أَخَوَاكَ نِعْمَ الرَّجُلَانِ**

- ۱- مبتدای مؤخر
- ۲- خبر برای مبتدای محذوف
- ۳- مبتدا برای خبر محذوف
- ۴- بدل از فاعل

اعراب مخصوص

زمانی که «ما» بعد از این افعال قرار گیرد، به صورتهای زیر ترکیب می شود:

۱- بعد از «ما» اسم مفرد قرار گیرد، ما نکره تامه و تمیز است.
مثال: نِعْمَ مَا زَيْدٌ (نعم فعل و فاعل هو مستتر - «ما» تمیز - «زید» اسم مخصوص)

۲- بعد از «ما» جمله فعلیه قرار گیرد، ما اسم موصول و فاعل

۳- بعد از «ما» جمله فعلیه قرار گیرد، ما معرفه تامه و فاعل محسوب می شود.

نکته: حذف مخصوص بعد از ما جایز است. مثال: **الرِّيَاضَةُ نِعْمًا** ادغام میم در کلمه نعم و مکسور کردن حرف عین جایز است.

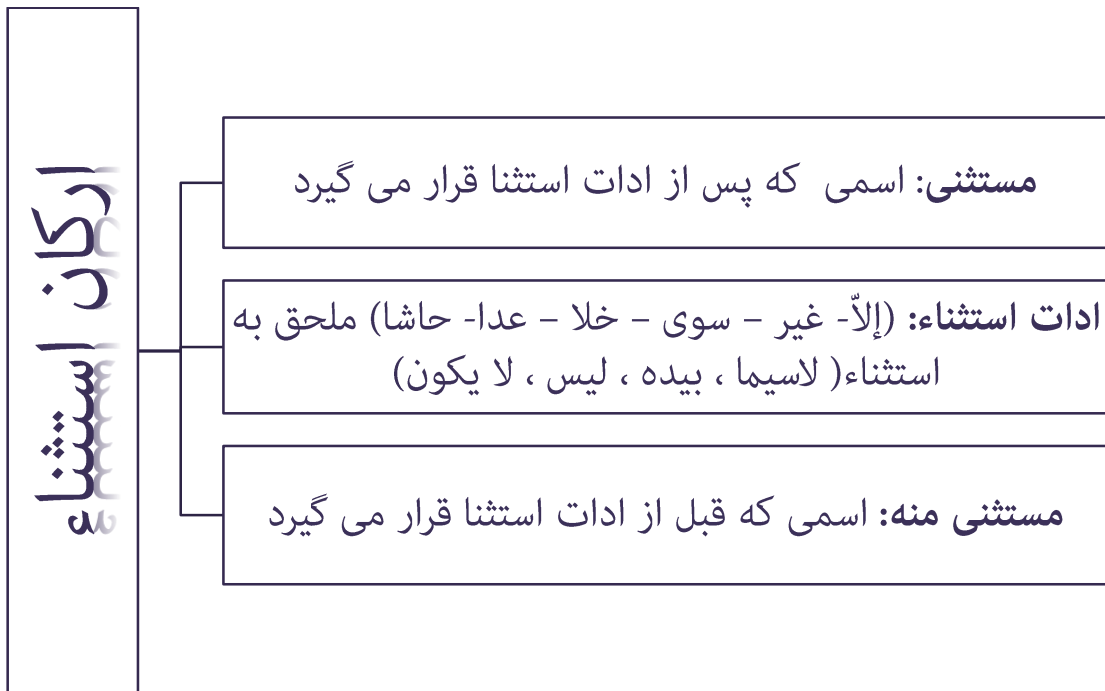
احکام حَبِّدَا

- ۱- حَبِّدَا متشکل از فعل ماضی «حَبَّ» و فاعل آن اسم اشاره «ذَا» است.
- ۲- اگر قبل از حَبِّدَا «لَا» نفی بیاید از افعال ذم می شود.
مثال: **لَا حَبِّدَا الْمَتَكْبِرِ**
- ۳- فاعل حَبَّ اسم اشاره «ذَا» باشد در همه حالات مفرد مذکر است.
- ۴- تقدیم مخصوص بر فاعل حَبِّدَا و همچنین بر فعل و فاعل صحیح نیست.
- ۵- بعد از حَبِّدَا تمییز یا حال می تواند قرار گیرد.
مثال: **حَبِّدَا رَجُلًا بَطْرَسَ / حَبِّدَا شَاعِرًا أَخُوكَ**
- ۶- اگر بعد از حَبِّدَا تمییز یا حال قرار گیرد تقدیم مخصوص بر تمییز یا حال قرار گیرد.
مثال: **حَبِّدَا بَطْرَسَ رَجُلًا / حَبِّدَا أَخُوكَ شَاعِرًا**

استثناء

تعریف : خارج کردن اسم از حکم ماقبل به وسیله اداة استثناء.

مثال: جاءَ التلامذةَ إلاَّ أخاكَ



اقسام استثناء



احکام استثناء

استثناء متصل موجه باشد ، مستثنی منصوب است.

مثال: **جاءَ القومُ إلاَّ زیداً**

استثناء منقطع و کلام چه موجه و چه غیر موجه باشد مستثنی منصوب

است. مثال: **عادَ الغائبونَ إلاَّ دوابهم**

مستثنی بر مستثنی منه مقدم شود.

مثال: **جاءَ إلاَّ زیداً قومٌ**

استثناء متصل و کلام غیر موجه باشد، مستثنی اعراب مستثنی منه را می

گیرد (بدل کل از جزء) مثال: **ما قامَ القومُ إلاَّ زیدٌ** (زید: مستثنی بدل از

فاعل القوم و مرفوع - بعضی معتقدند منصوب هم می شود)

لا یعاقبُ اللهَ الناسَ إلاَّ الأشرارَ (الأشرار مستثنی بدل از مفعول و منصوب)

استثناء مفرغ باشد، اعراب مستثنی مطابق مستثنی منه محذوف است.

مثال: **«ما قامَ إلاَّ زیدٌ» . «ما ضربتُ إلاَّ زیداً» . «ما مررتُ إلاَّ بزید»**

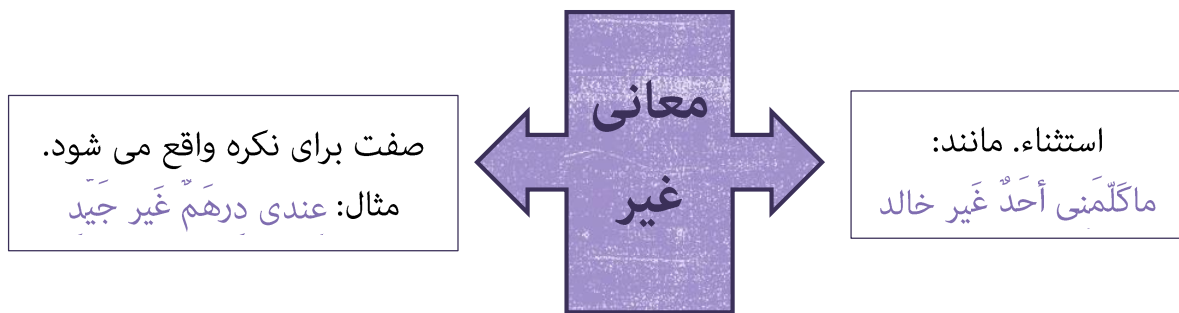
احکام مستثنی با ادات غیر و سوی

۱- مستثنی «غیر و سوی» همیشه مضاف الیه و مجرور است.

مثال: **«قامَ القومُ سوی زید» . «ما کلمنی أحدٌ غیر خالد»**

۲- اعراب «غیر» ظاهر است و اعراب «سوی» تقدیری است.

۳- اعراب «غیر و سوی» مانند اعراب مستثنی به «إلاَّ» است.



بید مانند «غیر» است
بجز در سه مورد:

دائماً منصوب است و صفت قرار نمیگیرد.
به مصدر موصول آن وصله آن اضافه می شود.
مثال: **أَنَا أَفْصَحُ مِنْ نُطْقِ الْبُضَائِدِ بَيِّدِ أُنِّي مِنْ نَجْدِي**

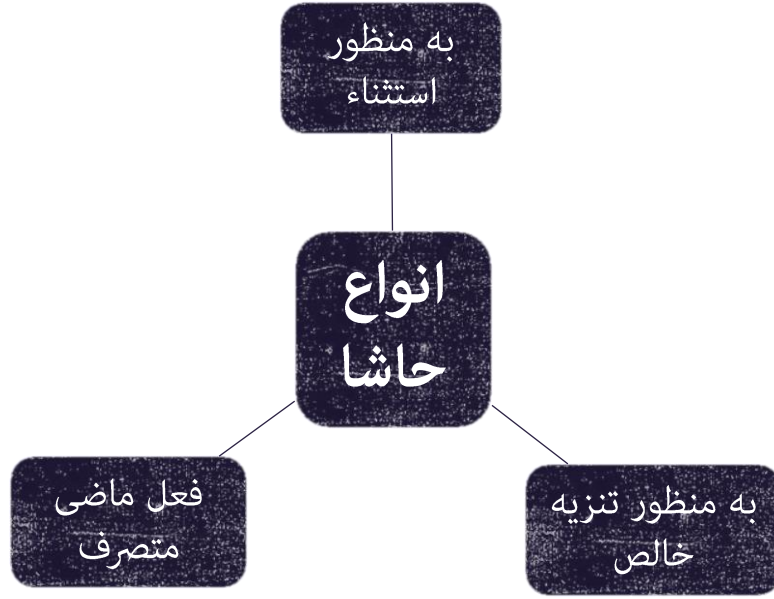
فقط در استثنا منقطع کاربرد دارد.

حاکم و اعراب حاشا - عدا - خلا

در صورتی که این ادات، فعل در نظر گرفته شوند بعد از آنها بنا بر مفعولیت منصوب میشوند. مثال: **فَصَلِّ الْقُضَاةَ خَلَا أَوْ عَدَا أَوْ حَاشَا زَيْدًا**

این ادات حرف جاره در نظر گرفته شوند، مستثنی توسط این ادات مجرور می شوند. مثال: **فَصَلِّ الْقُضَاةَ خَلَا أَوْ عَدَا أَوْ حَاشَا زَيْدٍ**

هرگاه بر عدا و خلا «ما» مصدریه مقدم شود در این صورت فعل محسوب می شوند و نصب مستثنی واجب است و همچنین نون وقایه به آن ملحق می شود. مثال: **مَا عَدَانِي وَ مَا خَلَانِي**



جر مستثنی مثال: أَجَادَ الخُطْبَاءَ وَلَا سِيَّمَا زَيْدٍ

رفع مستثنی مثال: أَجَادَ الخُطْبَاءَ وَلَا سِيَّمَا زَيْدٌ

رفع
نصب
جر

اعراب
لا سيما

در صورتی که مستثنی به
لاسیما نکره باشد بدین
صورت ترکیب می شود

مرفوع: «رَبِّ عِبْرَةَ أَصْلَحَتْ أُمَّةً وَ لَاسِيْمَا عِبْرَةً بِالْكَبْرَاءِ»
ترکیب الف) لا: نفی جنس / سی: اسم «لا» و منصوب /
ما : اسم موصول، مضاف الیه و محلاً مجرور / عبرة: خبر برای
مبتدای محذوف / خبر «لا» نفی جنس محذوف
ترکیب ب) لا: نفی جنس / سی: اسم «لا» و منصوب / ما: نکره
موصوفه، مضاف الیه و محلاً مجرور / عبرة: خبر برای مبتدای
محذوف / خبر «لا» نفی جنس محذوف

منصوب: «رَبِّ عِبْرَةَ أَصْلَحَتْ أُمَّةً وَ لَاسِيْمَا عِبْرَةً بِالْكَبْرَاءِ»
ترکیب الف) لا: نفی جنس / سی: اسم «لا»
مبنی بر فتح و محلاً منصوب / ما: زائده کافه از اضافه /
عبرة: تمییز و منصوب / خبر «لا» نفی جنس محذوف
ترکیب ب) لا: نفی جنس / سی: اسم «لا» مبنی بر فتح و محلاً
منصوب / ما: نکره تامه / عبرة: تمییز و منصوب / خبر «لا» نفی
جنس محذوف

مجرور: «رَبِّ عِبْرَةَ أَصْلَحَتْ أُمَّةً وَ لَاسِيْمَا عِبْرَةَ بِالْكَبْرَاءِ»
ترکیب الف) لا: نفی جنس / سی: اسم «لا» و منصوب / ما: زائده
غیر کافه / عبرة: مضاف الیه و مجرور / خبر «لا» محذوف
ترکیب ب) لا: نفی جنس / سی: اسم «لا» و منصوب / ما: نکره
تامه / عبرة: بدل از «ما»
ترکیب ج) لا: نفی جنس / سی: اسم «لا» و منصوب / ما: نکره تامه
/ عبرة: عطف بیان بر «ما»

حروف جر

اقسام حروف جر

۱. حروفی که هم اسم ظاهر و هم ضمیر را مجرور می کنند. عبارتند از: «من، إلی، عَن، عَلَی، فی، لام، بَاء، عَدَا، خَلَا، حَاشَا».

۲. حروفی که فقط اسم ظاهر را مجرور می کنند. عبارتند از: «رَبِّ، مَدِّ، مَنَدُّ، حَتَّى، کَاف، وَاوِ قَسَم، تَاءِ قَسَم، گَی»

۳. حروفی که فقط ضمیر را مجرور می کنند. عبارت است از: «لَوْلَا»

نکته: حروف جری که دارای متعلق هستند، متعلقشان یا فعل است و یا شبه فعل.

اصلی: معنای جدیدی در جمله ایجاد می کند و نیازمند متعلق است.

مثال: التَّاجِرُ فِي الْمَكْتَبَةِ

زائد: بیانگر معنای جدیدی در جمله نیست بلکه تأکید کننده معنای جمله است و متعلق احتیاج ندارد. معروف ترین حروف جر

زائد «من، بَاء، لام، کَاف» مثال: مَا جَاءَ مِنْ أَحَدٍ

شبه زائد: معنای جدید در جمله ایجاد می کند اما بی نیاز از متعلق

است. معروف ترین حروف جر شبه زائد: «رَبِّ، لَعَلَّ، لَوْلَا»

حروف جر از نظر
ضرورت متعلق

موارد وجوب حذف متعلق

زمانی که متعلق بر وجود مطلق دلالت داشته باشد، یعنی که مجرور؛
صله ، صفت ، خبر یا حال باشد. مثال: الْقَمَرُ فِي كَبَدِ السَّمَاءِ

زمانی که حرف جر «واو یا تاء قسم» باشد.
مثال: وَ اللَّهُ لِأَضْحَىٰ بِكُلِّ نَفْسٍ فِي سَبِيلِ خَيْرٍ (محذوف قسم)

وقتی که در استعمال عرب متعلق محذوف باشد. مانند برخی از
ضرب المثل ها: عَلِيٌّ طَائِرُ الْمَيْمُونِ

متعلق واجب است ذکر شود زمانی که:

زمانی که متعلق جارومجرور بر وجود مقید به وصف مثل (شجاعت و ترس) دلالت کند.
مثال: هَذَا شُجَاعٌ فِي بَيْتِهِ جَبَانٌ فِي الْحَرْبِ

جایز بودن حذف و یا ذکر متعلق:

در صورت وجود قرینه. مثال: أَزُورَكَ فِي مَسَاءِ الْخَمِيسِ أَمْ أَخُوكَ فِي مَسَاءِ الْجُمُعَةِ
(فَأُزُورُهُ فِي مَسَاءِ الْجُمُعَةِ)

نکته: هرگاه حرف جاره زائد تأکید کننده معنی باشد در این صورت نیازمند به متعلق نخواهد
بود. مانند: مَا جَاءَ مِنْ أَحَدٍ

الإضافة

تعريف اضافة: نسبت اسمی به اسم دیگر . مثال: **غلام زید / سارق البيت**

انواع اضافة

اضافه معنوی (محض ، حقیقی): اضافه اسمی به اسم دیگر با تقدیر معنای حرف جر. مثال: **غلام زید (غلام لزید)**

اضافه لفظی: اضافه صفت به موصوفش. مثال: **سارق البيت**

تفاوت اضافة لفظی با اضافة معنوی:

اضافه معنوی مفید تعریف است زمانی که مضاف الیه معرفه باشد و مفید تخصیص است، زمانی که مضاف الیه نکره باشد. مانند: **بيت الجار ، بيت جار** اما اضافه لفظی فقط تخفیف در لفظ را می رساند.

در اضافه معنوی، معنای یکی از حروف جر «من، فی، لام» در تقدیر گرفته می شود. اما اضافه لفظی این گونه نیست.

احکام اضافه

مضاف باید بدون نون مثنی و جمع و ملحقات جمع باشد.

مثال: **جاءَ غلاماً زید / رأيتُ سارقی البیت**

مضاف باید بدون تنوین باشد. مثال: **بناءَ الظلم**

مضاف الیه باید بدون «ال» باشد به جز زمانی

که اضافه از نوع لفظی و به یکی از این حالات است: مضاف الیه همراه «ال» باشد.

مثال: **أنتَ المتبِعُ الحقِّ**

مضاف الیه به اسم «ال» دار اضافه شده باشد.

مثال: **أنتَ مكرمٌ علام الأَمیر**

مضاف مثنی یا جمع مذکر سالم باشد.

مثال: **الفاطحة دَمَشقِ خالدٍ و أبو عبیدة / الساكنو بیروت آمنونَ**

اضافه معنوی معنای این حروف

جر را در تقدیر دارد

ك ج ر ه ی و ز ح ط ظ

«فی»: زمانی که

مضاف الیه ظرفی باشد

که مضاف در آن واقع

می شود.

مثال: **صلاة العَصْرِ**

«من»: زمانی که مضاف

الیه بیانگر جنس مضاف

باشد. مثال: **خاتم دَهَبٍ**

«لام»: زمانی که مضاف الیه

مالک مضاف باشد و یا شبه

مالک باشد.

مثال: **کتابٌ أخیک / عبدٌ زید**

أسماء دائم الإضافة

«كل، بعض، أيّ». «جميع، مع». جهات شش گانه «فوق، تحت، يمين، شمال، أمام، خلف». آنچه به معنی یکی از جهات شش گانه باشد «قبل، بعد، قدام، وراء، أسفل، دون، أول، عل». «حسب، غير، مثل، شبه، سوی». «ذو، ذات». «أولو، أولات». لدن، لدی، عند، وحد، بین، کلا، کلتا، لبیک، سعديک.....

احکام اسماء دائم الإضافة

مضاف اليه این الفاظ اسم ظاهر و یا ضمير است.

مثال: بَعْضُ الْعِتَابِ دَوَا و بَعْضُهُ بَلَاءٌ

۱. کل، بعض، أيّ، جميع، مع

مضاف اليه این الفاظ می تواند لفظا محذوف باشد، در این صورت

به همراه تنوین عوض می آید.

مثال: فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (عَلَى بَعْضِهِمْ)

۲. حسب ← جایز است مضاف اليه آن محذوف باشد و در صورت حذف مضاف اليه، مبنی بر ضم است.

مثال: قَبِضْتُ دِرْهَمًا فَحَسَبْتُ (فَحَسَبِي مَا قَبِضْتَهُ)

۳. جهات شش گانه

(فوق، تحت، یمن، شمال، امام، خلف)

زمانی که لفظا اضافه شوند معرب هستند.

مثال: **جاءَ زَيْدٌ قَبْلَ عَمْرٍو**

زمانی که مضاف الیه آنها محذوف باشد و لفظ و معنای آن (مضاف الیه) در تقدیر در نظر گرفته شود، معرب هستند و مضاف بدون تقدیر باقی می ماند.

مثال: **ماتَ الْمَلِكُ و ماتَ الْوَزِيرَ قَبْلَ / مِنْ قَبْلِ**

زمانی که مضاف الیه آنها محذوف باشد، اما لفظ و معنای آن (مضاف الیه) در تقدیر نباشد (گویی مضاف الیه موجود نبوده) معرب هستند و مضاف همراه با تنوین می آید.

مثال: **كنتُ قَبْلاً مُجْتَهِداً**

زمانی که مضاف الیه آنها محذوف باشد و معنای محذوف در تقدیر باشد، مبنی بر ضم هستند.

مثال: **جاءَ زَيْدٌ و عَمْرٍو قَبْلُ / مِنْ قَبْلِ**

غالباً لفظاً و معنا دائم الاضافه است.

۴. غیر

گاهی مضاف الیه غیر محذوف است و پیش از آن یکی از ادات نفی «لیس، لا» قرار گرفته است. مثال: **لی عشرةٌ دَرَاهِمَ لیسَ غیرَ / لا غیر**

اعراب غیر به هنگام حذف مضاف الیه بهتر است:

مبنی بر ضم باشد. مثال: **لی عشرةٌ دَرَاهِمَ لیسَ غیرَ / لا غیرَ**

گاهی مرفوع و دارای تنوین است. مثال: **لی عشرةٌ دَرَاهِمَ لیسَ غیرَ**

گاهی منصوب و دارای تنوین است. مثال: **لی عشرةٌ دَرَاهِمَ لیسَ غیراً**

فقط به اسم ظاهر غیر مشتق اضافه می شود. مثال: **جَاءَنِي رَجُلٌ ذُو الْمَالِ**

۵. ذُو صَاحِبِيه

در صورتی که «ذو» صفت برای نکره باشد، باید مضاف الیه آن هم نکره باشد؛ و در صورتی که «ذو» صفت برای معرفه باشد باید مضاف الیه آن نیز معرفه باشد.

بعد از «لِذَن» مضاف الیه قرار می گیرد و مجرور می شود.

۶. لِدَن

لفظ «غِدْوَةٌ» پس از لِدَن قرار می گیرد. «غِدْوَةٌ» مضاف الیه و مجرور و یا تمیز و منصوب است. مثال: **لِدُنْ غِدْوَةٌ وَعَشِيَّةٌ**

۷. لَدِي ← «لَدِي» دائم الاضافه و مضاف الیه آن اسم و یا ضمیر است.

مثال: **زُرْتُكَ لَدِي طُلُوعِ الشَّمْسِ / جَلَسْتُ لَدَيْكَ**

غالباً دائم الاضافه است و مضاف الیه آن مفرد است. مثال: **زُرْتُكَ انْبِلَاجَ الصَّبْحِ**

۸. عِنْدَ

گاهی مجرور به حرف جر «من» است. مثال: **جِئْتُ مِنْ عِنْدِكَ**

حذف مضاف الیه آن جایز نیست.

۹. وَحْدَ ← به معنی «تنها» است و همیشه به ضمیر اضافه می شود. مثال: **شَاهَدْتُكَ وَحْدَكَ**

مضاف الیه آن بیش از یک نفر یا شیئی است . مثال: جلست بین الطلاب

اگر به یک نفر یا یک شیئی اضافه شود حتما اسمی به آن عطف می شود.
مثال: متعدی بین الباب و الحائط

گاهی مجرور به حرف جر است. مثال: لا یأتیه الباطل من بین یدیه

۱۰. بین

«کلا» برای مؤنث و «کلتا» برای مذکر است و هر دو دائم اضافه هستند.

زمانی که به ضمیر اضافه شوند ملحق به مثنی هستند. مثال: **جاء الطالبان کلاهما**

زمانی که به اسم ظاهر اضافه شوند، اعراب اسم مقصور را می گیرند.

مثال: **مررتُ بِکلا الطالبین**

۱۱. کلا و کلتا

«إذا» و «لما» فقط به جمله فعلیه اضافه می شوند.

الفاظ مضاف به جمله

«حیث» و «إذما» هم به جمله اسمیه و هم به جمله فعلیه اضافه می شود.

احکام ظروف مضافه به جمله

۱. حیث

غالباً ظرف مکان و مبنی بر ضم است.

غالباً به جمله فعلیه اضافه می شود. مثال: **نَزَلَتْ حَيْثُ نَزَلَ الْأَمِيرَ**

می تواند به جمله اسمیه هم اضافه شود. مثال: **نَزَلَتْ حَيْثُ الْأَمِيرِ نَازِل**

۲. إذ

ظرف زمان و مبنی بر سکون است.

می تواند به جمله اسمیه هم اضافه شود. مثال: **فَرَرْتُ إِذَ الْجُنُودِ غَافِلُونَ**

به جمله فعلیه اضافه می شود زمانی که فعل: لفظاً و معنا ماضی باشد.

جایز است مضاف الیه آن لفظاً حذف شود و به همراه تنوین عوض آید.

معنا آن ماضی باشد (مانند فعل مضارعی که غرض از ذکر آن ماضی باشد)

ظرف زمان و به معنای استقبال است.

۳. إِذَا

فقط به جمله فعلیه اضافه می شود. مثال: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى

به معنی حین و ظرف زمان است.

۴. مَّا

به جمله فعلیه اضافه می شود. مثال: مَّا جَرَى الْمَاءُ شَرَبَ الزَّرْعَ

غالباً دو فعل بعد از «ما» لفظاً و معنا ماضی هستند.

گاهی فعل دوم بعد از «ما» مضارع است.

گاهی حرف جر، گاهی ظرف زمان و گاهی اسم هستند.

اگر بعد از آنها جمله اسمیه و فعلیه قرار گیرد، ظرف محسوب می شوند. مثال: رَأَيْتَهُ مَدَّ رَحْلَ

۵. مَذ و مَنْذ

اگر پس از آنها اسم مرفوع قرار گیرد، ظرف نیستند. مثال: غَادَرْتُ الْبَلَدَ مَدَّ يَوْمَانِ (مذ: مبتدا / یومان: خبر)

اگر پس از آنها اسم مجرور قرار گیرد، حرف جر نیستند. مثال: مَا رَأَيْتَهُ مَنذُ يَوْمَيْنِ

اسماء زمان مبهم

این اسماء گاهی به معنای «إِذ» هستند که در این صورت احکام «إِذ» را خواهند داشت. مثال: **جِئْتُ يَوْمَ جَاءَ زَيْدٌ / أَقْدَمْتُ حِينَ الْجَيْشِ مَنَهَزِمٍ**

این اسماء گاهی به معنای «إِذَا» هستند که در این صورت احکام «إِذَا» را خواهند داشت. مثال: **سَأَذْهَبُ حِينَ يَذْهَبُ الْقَوْمُ**

اعراب اسماء زمان

زمانی که به جمله اضافه می شوند

مبنی بر فتح

در صورتی که مضاف الیه این الفاظ جمله اسمیه یا فعلیه باشد و فعل معرب باشد، بهتر است معرب باشند.
مثال: **أَلَمْ تَعْلَمْ إِنِّي كَرِيمٌ عَلَى حِينِ الْكِرَامِ قَلِيلٍ**

معرب

در صورتی که این الفاظ به جمله منفی اضافه شوند به حال خود باقی می مانند (حالت ظرفیت).
مثال: **يَوْمَ لَا يَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا**

اعراب اسم «لا» نفی جنس

در صورتی که اسماء زمان به جمله ای اضافه شوند که در صدر آن جمله «لا» نفی جنس است، اسم «لا» بدین صورت خواهد بود.

«لا» نفی جنس و عامل است و اسم آن مبنی بر فتح می باشد: **يَوْمَ لَا حَرَ وَلَا بَرَدَ**

«لا» غیر عامل و ملغی از عمل می باشد و اسم بعد از آن مبتدا و مرفوع خواهد بود

«لا» شبیه به لیس و عامل می باشد و اسم خود را مرفوع می کند: **يَوْمَ لَا حَرَ وَلَا بَرَدَ**

«لا» زائد می باشد و اسم پس از آن مجرور خواهد بود: **يَوْمَ لَا حَرَ وَلَا بَرَدَ**

مسائل اضافه لفظی

موارد اضافه لفظی

اضافه اسم فاعل به مفعولش (به معنی حال یا استقبال باشد).
مثال: **جاء سارقُ البيتِ**

اضافه صیغه مبالغه به مفعولش (به معنی حال یا استقبال باشد).
مثال: **شربُ العسلِ**

اضافه اسم مفعول به نائب فاعلش (به معنی حال یا استقبال باشد).
مثال: **هذا مسروعُ البيتِ**

اضافه صفت مشبیه به فاعلش. مثال: **أنتَ الکریمُ الأصلِ**

ملحقات به اضافه لفظی

(غیر محض)

اضافه اسم منعوت به نعتش. مثال: **صلاةُ الأولى**

اضافه نعت به منعوتش.
مثال: «**لَیسَ تَحْتَهُ کَبیرَ أمرٍ**» که در اصل
«**لَیسَ تَحْتَهُ أمرٌ کَبیرٌ**» بوده است.

اضافه مسمی به اسم (اضافه بیانیه).
مثال: «**مَدینَةُ المِصرِ**» یعنی «**مَدینَةُ هِیَ المِصرِ**»

نعت

انواع نعت

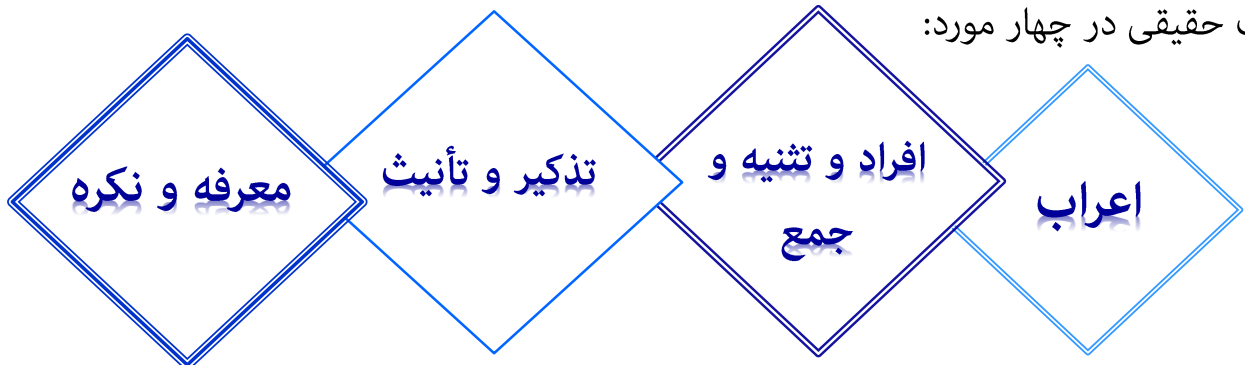
نعت حقیقی: تابعیست که بر صفتی از صفات منعت دلالت می کند و مشتمل بر ضمیری است که مرجع آن، منعت است.
 مثال: **هَذَا تَوْبٌ مَمْرُقٌ** (توب: منعت / ممرق: نعت و دارای ضمیر «هو» مستتر)

نعت سببی: تابعیست که بیانگر صفتی از صفات متعلق متبوعش می باشد و غالباً رفع دهنده اسم ظاهر ما بعدش است. مثال: **هَذَا تَوْبٌ مَمْرُقَةٌ اطْرَافُهُ** (توب: منعت / ممرقۀ: نعت (اسم فاعل و عامل) / اطرافه: نائب فاعل برای ممرقۀ)

نکته: اگر اسم ظاهر بعد از نعت سببی، فاقد ضمیری باشد که به منعت بازگردد، در این صورت مانند نعت حقیقی است.

احکام نعت حقیقی

نعت حقیقی در چهار مورد:



از منعتش تبعیت می کند.

در مواردی قانده بالا
استثناء می شود:

نعتی که بر وزن «فعلول» و به معنای اسم فاعل است و غالباً مذکر می آید.
مثال: هَذِهِ فِتَاةٌ صَبُورٌ (صابر)

نعتی که بر وزن «فَعِيل» و به معنای اسم مفعول است و غالباً مذکر می آید.
مثال: هَذِهِ فِتَاةٌ جَرِيحٌ (مجروح)

نعتی که بر وزن «أفعل تفضیل» است و به همراه «من» در جمله ظاهر می شود و
مفرد مذکر می آید. مثال: اسْتَمَعْتُ لِخَطِيْبَةٍ أَفْصَحَ مِنْ غَيْرِهَا

در صورتی که منعت اسم جنس باشد، نعت می تواند مفرد یا جمع آید.
مثال: عاشِرنا قَوْمًا مَهْدَبِيْنَ

در صورتی که منعت جمع غیر عاقل باشد، نعت می تواند جمع مؤنث و یا مفرد مؤنث آید.
مثال: «اشْتَرَيْتُ كُتُبًا كَثِيْرَةً/ كَثِيْرَاتٍ»

زمانی که منعت، ملحق به جمع مذکر سالم یا جمع مکسر یا جمع مؤنث باشد، نعت می تواند
مفرد مؤنث یا مطابق منعت آید. مثال: «الْبَنُوْنَ الصَّالِحُوْنَ/ الصَّالِحَةُ»، «الرِّجَالُ الْمُحْسِنُوْنَ/
المُحْسِنَةُ»، «المُؤْمِنَاتُ الْفَاضِلَاتُ/ الْفَاضِلَةُ»

در صورتی که منعت متشکل از مذکر و مؤنث و یا عاقل و غیر عاقل باشد، براساس قانده
تغلیب، نعت مذکر و عاقل می آید. مثال: «جاءَ يوسُفُ و مريمٌ عاقلانِ»، «هَلَكَ الْجُنُودُ و
الخُيُودُ الناقِعون»

گاهی غیر عاقل در جایگاه عاقل قرار می گیرد، در این صورت آنچه برای عاقل به
کار می رود برای غیر عاقل نیز به کار می رود.

احکام نعت سببی

۱

در این موارد مطابق **منعوت خود**
می آید:

اعراب ↔ تعریف و تنکیر

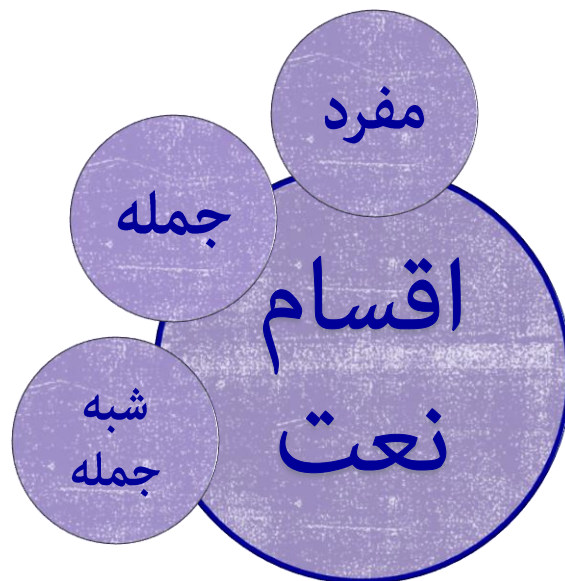
۲

در این موارد مطابق **ما بعد خود**
می آید:

تذکیر ↔ تأنیث

۳

غالبا مفرد می آید.



مشتق عامل

اسم فاعل: جَاءَنِي رَجُلٌ فَاضِلٌ

اسم مفعول: حَانَ الْمَوْعِدُ الْمَضْرُوبُ وَ الْيَوْمَ الْمَشْهُودُ

صفت مشبهه: أَلْتَقَيْتُ بِرَجُلٍ شَرِيفِ النَّسَبِ

أفعل تفضيل: تُبَعْتُ الطَّرِيقَ إِلَّا قَوْمَ

مؤول به مشتق

اسم اشاره غير مكاني: صَادَقْتُ الْفَتَى هَذَا

اسم موصول «ال» دار: عَرَفْتُ الْعَالِمَ الَّذِي اخْتَرَعَ الْحَاكِي

عدد: رَأَيْتُ رَجُلًا ثَلَاثَةً

اسم منسوب: شَاهَدْتُ رَجُلًا لُبْنَانِيًّا

«ذو» صاحبيه: هَذَا رَجُلٌ ذُو فَضْلٍ

اسماء جامد مؤول به مشتق: الرَّجُلُ الثَّعْلَبُ مَكْرُوهٌ

مصدر ثلاثي غير ميمي که همیشه مفرد مذکر می باشد:

مَاءَ سَكَبٍ (مَسْكُوبٍ)

لفظ «أى» و «كل» كمالیه: أَنْتَ فَتَى أَيْ فَتَى

لفظ «ما» که نشانگر ابهام است: لِأَمْرِ مَا جَدَعَ قَصِيرَ أَنْفِهِ

۲

نعت جمله (در صورتیکه)

جمله خبریه باشد (در صورتیکه جمله شرطیه باشد نمی تواند نعت قرار گیرد)

جمله خبریه دارای ضمیری باشد که مرجع آن منعت است.

منعت نکره محض باشد.

مثال: رَأَيْتُ طَائِرًا يَصِيحُ (صَائِحًا)

نکته: اگر در جمله دو نعت، یکی مفرد و دیگری جمله باشد، بهتر است ابتدا نعت مفرد و سپس نعت جمله بیاید. مثال: رَأَيْتُ رَجُلًا فَقِيرًا لَا يُحْسِنُ إِلَيْهِ أَحَدٌ

۳

نعت شبه جمله:

أَبْصَرْتُ هَزَارًا فَوْقَ عُصْنٍ / عَلَى غُصْنٍ (كَائِنًا)

عامل نعت

واحد

نعت واحد. مثال: جاءَ رَجُلٌ كَرِيمٌ

۱. منعوت واحد جایز می باشد:

نعت همراه واو عطف باشد:
جاءَ رَجُلٌ مُخْتَالٌ وَ مَغْرورٌ

نعت بدون واو عطف باشد:
جاءَ رَجُلٌ مُخْتَالٌ مَغْرورٌ

نعت متعدد

۲. منعوت نیز متعدد باشد:

اتحاد نعت ها در لفظ و معنا:
مَررتُ بِرَجُلٍ كَرِيمٍ وَ مَررتُ بِرَجُلَيْنِ كَرِيمَيْنِ

اختلاف نعت ها در لفظ و معنا، که در این صورت واجب است همراه با واو عطف آید:
مَررتُ بِزَيْدَيْنِ الْكَرِيمِ وَ الْبَخِيلِ

متعدد

۱. در معنی و عمل یکسان باشد، در این صورت نعت در اعراب، تابع منعوتش می باشد: دَهَبٌ زَيْدٌ وَ انطَلَقَ عَمْرُو العَاقِلانِ

۲. در معنی و عمل یا یکی از آن دو متفاوت باشد، در این صورت اعراب نعت مطابق منعوتش نخواهد بود بلکه نعت، مفعول برای فعل محذوف «أعنى» و یا خبر برای مبتدای محذوف می تواند باشد:
رَأيتُ عَمراً وَ قامَ زَيْدُ الْكَرِيمِ (أعنى الْكَرِيمِ)

قطع نعت

منظور نعتی است که دیگر تابع نیست، بلکه نقش جدیدی را پذیرفته است و خبر برای مبتدای محذوف یا مفعول برای فعل محذوف است.

موارد قطع نعت

وجوبی

عامل، متعدد و متفاوت در معنی و عمل باشد.
مثال: «رَأَيْتُ عُمَرًا وَ قَامَ زَيْدُ الْكَرِيمِينَ (أَعْنَى الْكَرِيمِينَ)».
«ضَرَبْتُ زَيْدًا وَ أَكْرَمْتُ عُمَرًا الْفَاضِلَانَ (هُمَا الْفَاضِلَانِ)»

عامل، واحد و عمل متفاوت باشد.
مثال: ضَرَبَ زَيْدٌ عُمَرَ الشَّاعِرَانَ

جوازی

عامل، متعدد و یکسان در معنی و عمل باشد.
مثال: قَدِمَ بَطْرُسٌ وَ حَضَرَ بُولَسُ الْكَرِيمَانَ
زمانی که ذکر نعت لازم نباشد. مثال: الْحَمْدُ لِلَّهِ

ممتنع

نعت واحد و منعوت نکره محض باشد.
مثال: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ فَاضِلٍ

غرض از نعت یکی از این موارد باشد:

- الف) تعیین منعوت: أَثْنَى الْعُلَمَاءِ عَلَى النَّايِغَةِ الذَّبْيَانِي
- ب) رفع ابهام منعوت: خَاضَ هَذَا الْفَارِسُ غَمْرَاتِ الْقِتَالِ
- ج) تقریر منعوت: ضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً

حذف نعت و منعوت

حذف نعت

در صورت وجود قرینه حذف نعت جایز است.

۱

در صورت وجود قرینه. که در این صورت نعت، اعراب محذوف را می گیرد.

مثال: جَاءَ الْفَارِسُ (جاء الرجل الفارس)

حذف منعوت

نعت، جمله یا شبه جمله باشد و منعوت جزئی از اسم مقدم ماقبلش و

مجرور به «من یا فی» باشد.

مثال: نَحْنُ الْأَحْرَارُ وَ مِمَّا ظَنُّنَا وَ مِمَّا أَقَامَ (منا فریق ظغن و منا فریق أقام)

۲

نکته ها

اگر منعوت، مبهم (مانند اسم اشاره یا اسم موصول) باشد، فصل میان نعت و منعوت جایز نیست.

تقدیم نعت بر منعوت صحیح نیست.

جدایی میان نعت و منعوت در مواردی جایز است: ۱. در صورتی که فاصل، معمول نعت باشد. ۲. زمانی که فاصل، «قسم»، «لا» و یا «إما» باشد.

در صورتی که پیش از نعت مفرد «لا» نافیه و یا «إما» قرار گیرد، تکرار آن (لا یا إما) و قرار گرفتن واو عطف لازم است. مثال: هَذَا يَوْمٌ لَا حَارَّ / لِكُلِّ أَجَلٍ إِمَّا قَرِيبٌ وَ إِمَّا بَعِيدٌ

اغراض نعت

- ايضاح . زمانی که منوعت معرفه باشد. مثال: **يوسفُ الفلکی**
- تخصیص . زمانی که منوعت نکره باشد. مثال: **رَجُلٌ غَنِيٌّ**
- مدح . مثال: **شَهِدَ اللهُ العَظِيمُ**
- ذم . مثال: **نَزَعَ إبليسُ الرَّجِيمُ**
- ترحم . مثال: **أنا عبيدُكَ المِسكينِ**
- تأكيد . مثال: **أَمْسِ الدابِرَ لا يَعودُ**

۴۶

التوكيد

تعريف **تأكيد**: تابعی است که به قصد تثبیت متبوعش ذکر می شود. تأکید دو نوع است:
۱. تأکید لفظی ۲. تأکید معنوی

تأكيد لفظی

- تکرار لفظ اسم . مثال: **سَمعانُ سَمعانُ**
- تکرار لفظ فعل . مثال: **سَقَطَتْ سَقَطَتْ بائِلِ**
- تکرار حرف . مثال: **نَعَمَ نَعَمَ**
- تکرار ضمیر منفصل . مثال: **هو هو فأمسكوه**
- تکرار مرادف لفظ . مثال: **قُمتَ أنتَ / ألقىتُ الكتابَ و رميتهُ مِنَ الناقدَه**

تأکید معنوی

نسبت: احتمال اشتراک مؤکد با دیگران را در حکم برطرف می سازد و الفاظ آن «نفس و عین» است. مثال: **جاءَ الأميرَ نفسهُ**

شمول: احتمال اختصاص گروهی یا شخص خاصی را از حکم برطرف می سازد و الفاظ آن «کلا، کلتا، جمیع، أجمع، عامة» می باشد. مثال: **جاءَ القومَ کلهم**

نفس و عین

۱. «نفس و عین» برای تأکید مفرد، مثنی و جمع به کار می رود.
مثال: **جاءَ الرجلُ نفسهُ / جاءَ الرجلانِ أنفسهما / جاءَ الرجالُ أنفسهم**

۲. جایز است «نفس و عین» همراه حرف جر «باء زائد» آید.
مثال: **جاءَ زيدٌ بنفسه**

۳. جایز است ضمیر متصل مرفوعی به وسیله «نفس و عین» تأکید شود به شرطی که پس از ضمیر متصل مرفوعی، ضمیر منفصلش ذکر شود. مثال: **جاءَ هو نفسه**

۴. تأکید ضمیر متصل منصوبی و مجروری به وسیله «نفس و عین»، بدون ذکر ضمیر منفصل جایز است.

احکام تأکید معنوی

کلا و کلتا

۱. «کلا» برای مذکر و «کلتا» برای مؤنث به کار می رود.

۲. اگر «کلا و کلتا» با ضمیری به کار روند که مطابق مؤکد باشند، مخصوص تأکید مثنی هستند.

مثال: **سافرَ أخواک کلاهما / سافرَ أختاک کلتاهما**

کل، جمیع، عامه

این الفاظ، شیئی قابل تجزیه را تاکید می کند.

مثال: **أَمِنَ الْقَوْمَ كُلَّهُمْ / بَعَثُ الْفُرْسَ كُلَّهُ**

أجمع

۱. غالباً پس از کل قرار می گیرد. مثال: **سَارَ الْأَعْيَانُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ**

۲. «أجمع» مفرد است و مؤنث آن «جمعاء» / جمع مذکر آن

«أجمعون». «أجمعین» / جمع مؤنث آن «جَمَع» می باشد.

مثال: **جَاءَتِ الْقَبِيلَةُ كُلُّهَا جَمَعَاءَ / جَاءَتِ النِّسَاءُ كُلُّهُنَّ جَمَعًا**

۳. گاهی «أجمع و جمعاء» نکره می باشند و در این صورت بنابر

حالیّت منصوب می شوند. مثال: **أَعْجَبَنِي الْقَصْرَ أَجْمَعُ وَ الدَّارَ جَمَعَاءَ**

بدل

تعریف **بدل**: تابعی است که بر عین متبوع خود و یا بر جزئی از آن و یا بر یکی از

متعلقات متبوع خود دلالت دارد.

کل از کل: زمانی که بدل عین مبدل منه آید.

مثال: **جَاءَ خَالِدٌ أَخُوكَ**

جزء از کل: زمانی که بدل جزئی (حقیقی) از مبدل منه باشد.

مثال: **طَابَ أَخُوكَ قَلْبُهُ / أَكَلْتُ الرَّغِيفَ ثُلُثَهُ**

اشتمال: بدل بیانگر امری عارضی و یا وصفی از اوصاف مبدل منه باشد.

مثال: **أَعْجَبَنِي أَخُوكَ عِلْمُهُ**

انواع بدل

احکام بدل

بدل اشمال و بدل جزء از کل نیازمند
رابطی هستند تا به مبدل منه مربوط شوند.

ضمیر رابط بین بدل و مبدل منه گاهی
ملفوظ و گاهی مقدر است.

رابط بین بدل و مبدل منه غالباً ضمیر و
مطابق مبدل منه است.

نکته: بدل کل از کل به رابط نیاز ندارد.

بدل در حکم تکرار عامل است و نیازی به تکرار حقیقی عامل نیست، مگر آنکه عامل، حرف
جر و بدل اسم ظاهر یا ضمیر باشد. مثال: **اسْتَعْتَبْتُ بِزَيْدٍ بِأَخِيكَ / أَمِنْتُ بِاللَّهِ بِهِ وَحْدَهُ**

گاهی مبدل منه، اسم استفهام است که در اینصورت بدل با همزه استفهام می آید.
مثال: **كَيْفَ أَنْتَ؟ أَصْحِيحٌ أَمْ سَقِيمٌ**

گاهی مبدل منه، اسم شرط می باشد که در این صورت بدل با «إن» شرطیه می آید.
مثال: **مَتَى قُئِمْتَ إِنْ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا أَقُومُ**

گاهی مبدل منه، محذوف است که در این صورت ذکر بدل ما را از مبدل منه بی نیاز
می کند. مثال: **لَمْ يَذْهَبْ إِلَّا زَيْدٌ**

احکام تابعیت بدل از مبدل منه

اعراب: بدل در حرکات اعراب تابع مبدل منه است

تعریف و تنکیر

هر دو معرفه باشد. مثال: **جاءَ خالدٌ أخوكَ**

هر دو نکره باشد. مثال: **إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا**

مبدل منه معرفه و بدل نکره باشد.

مثال: **مَرَرْتُ بِزَيْدٍ رَجُلٍ عَالِمٍ**

مبدل منه نکره و بدل معرفه باشد.

مثال: **الْفِعْلُ قِسْمَانِ : الْجَامِدُ وَالْمَشْتَقُّ**

افراد، تشبیه و جمع

بدل کل از کل در صورت عدم وجود مانع در افراد و تشبیه و جمع مطابق مبدل منه می آید.

در مابقی انواع بدل مطابقت در افراد و تشبیه و جمع ضروری نیست.

حالات مبدل منه و بدل

هر دو اسم ظاهر باشند. مثال: **جاءَ زيدٌ أخوكَ**

مبدل منه ضمیر غائب و بدل اسم ظاهر باشد. مثال: **رَأَيْتَهُ أَخَاكَ**

مبدل منه اسم ظاهر و بدل ضمیر باشد. مثال: **رَأَيْتُ أَخَاكَ إِيَّاهُ**

هر دو ضمیر منصوبی باشند. مثال: **رَأَيْتَهُ إِيَّاهُ**

هر دو جمله باشند (به شرط اتحاد در اسمیه و فعلیه بودن).

مثال: **هُوَ اللهُ أَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ / إِرْحَلْ عَنَّا لَا تُقِيمِينَ**

مبدل منه مفرد و بدل جمله باشد. مثال: **عَرَفْتُ زَيْدًا أَبُو مَنْ هُوَ**

مبدل منه جمله و بدل مفرد باشد. مثال: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ**

العطف

عطف بیان: تابع جامدی است که مشهور تر از متبوع خود است.

مثال: جاءَ صاحبكَ زَيْدٌ

انواع عطف

عطف نسق: تابعی است که پس از یکی از حروف عطف قرار

می گیرد. مثال: جاءَ زَيْدٌ و عَمْرُو

ایضاح: در صورتی که متبوعش معرفه باشد.

فایده عطف

تخصیص: در صورتی که متبوعش نکره باشد. مثال: لَيْسَتْ ثَوْباً جَبَّة

تفاوت عطف بیان با بدل (کل از کل)

عطف بیان نمی تواند ضمیر و یا فعل
قرار گیرد، برخلاف بدل.

عطف بیان در همه موارد (اعراب . تعریف
و تنکیر . تذکیر و تأنیث . افراد و تشبیه و
جمع) تابع متبوعش می باشد، برخلاف بدل.

متبوع عطف بیان نیز نمی تواند ضمیر
و یا فعل باشد، برخلاف بدل.

مشارکت معطوف و معطوف علیه

در لفظ و در معنا: جاءَ زيدٌ و سَعِيدٌ

در لفظ: جاءَ زيدٌ لا سَعِيدٌ

وجوب فصل میان معطوف و معطوف علیه

زمانی که معطوف علیه مصدری باشد که دارای معمول است و معطوف پس از معمول می آید.
مثال: ما أَحْسَنَ تَقْدِيرِ الْأُمَّةِ الْعَامِلِينَ الْمُخْلِصِينَ لَهَا و إِكْبَارَهُمْ

زمانی که معطوف علیه مبتدایی باشد که خبرش مقرون به «فاء» است. مثال: الَّذِي عِنْدَكَ قَمُودٌ و الْخَادِمُ

زمانی که معطوف علیه ضمیر مرفوع متصل (بارز و مستتر) باشد، در این صورت فاصل میان معطوف و معطوف علیه

عبارت است از:

۱. تأکید لفظی: معطوف علیه توسط ضمیر منفصل خود تأکید می شود.

۲. تأکید معنوی: یکی از الفاظ تأکید میان معطوف و معطوف علیه قرار گیرد.

۳. مفعول به

ترجیح فصل میان معطوف و معطوف علیه

زمانی که معطوف علیه مجرور باشد، فصل میان معطوف و معطوف علیه با عامل جر خواهد بود.

مثال: رَغِبْتُ فِيهِ و فِي حَدِيثِهِ / الْمَالُ بَيْنِي و بَيْنَ زَيْدٍ

احکام عطف

شرط صحت عطف در این است که توجه عامل به لفظ و یا معنای معطوف باشد. مثال: **ذَهَبَ الْأَمِيرُ وَ خَادِمُهُ**

در صورتی که توجه عامل به لفظ یا معنای معطوف ممکن نباشد، عامل دیگری را در تقدیر می گیریم. مثال: **تَقُومُ نَحْنُ وَ زَيْدٌ (نقوم نحن و یقوم زید)**

عطف بر معمول واحد صحیح است. مثال: **جَاءَ زَيْدٌ وَ سَعِيدٌ**

عطف بر غیر معمول واحد صحیح نیست.

هر دو اسم باشند. مثال: **جَاءَ زَيْدٌ وَ سَعِيدٌ**

هر دو فعل باشند (به شرط اتحاد دو فعل در زمان و مکان وقوع). مثال: **تُكَلِّمُ وَ أَجَادُ / يَحْيِي وَ يَمِيتُ**

معطوف علیه فعل و معطوف شبه فعل باشد. مثال: **أَنْتَ تَسْتَجِيبُ لِنَدَائِنَا وَ مَشَارِكُنَا فِي الْخَيْرِ**

معطوف علیه شبه فعل و معطوف فعل باشد. مثال: **الطَّاعِنُ الْخَيْرِ وَ يَشْرِبُ الدَّمَاءَ**

هر دو جمله باشند (به شرط اتحاد در خبر و یا انشاء). مثال: **اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ**

انواع معطوف و معطوف علیه

الحکایه

تعریف حکایت : بیان لفظ یا صفتی بدون تغییر و به همان حالتی که شنیده شده است.

اقسام حکایه

مفرد

۱. حکایت از اسم علم تنها به وسیله «من» صورت می گیرد، به شرطی که پیش از «من» حرف عطفی نباشد.

با استفاده از الفاظ «أی و من»

۲. اگر اسم نکره ای که در سخن ذکر شده است به وسیله «أی، من» مورد سوال قرار گیرد، «أی، من» در اعراب، افراد تشبیه و جمع، تذکیر و تأنیث مطابق اسم نکره حکایت می شود.

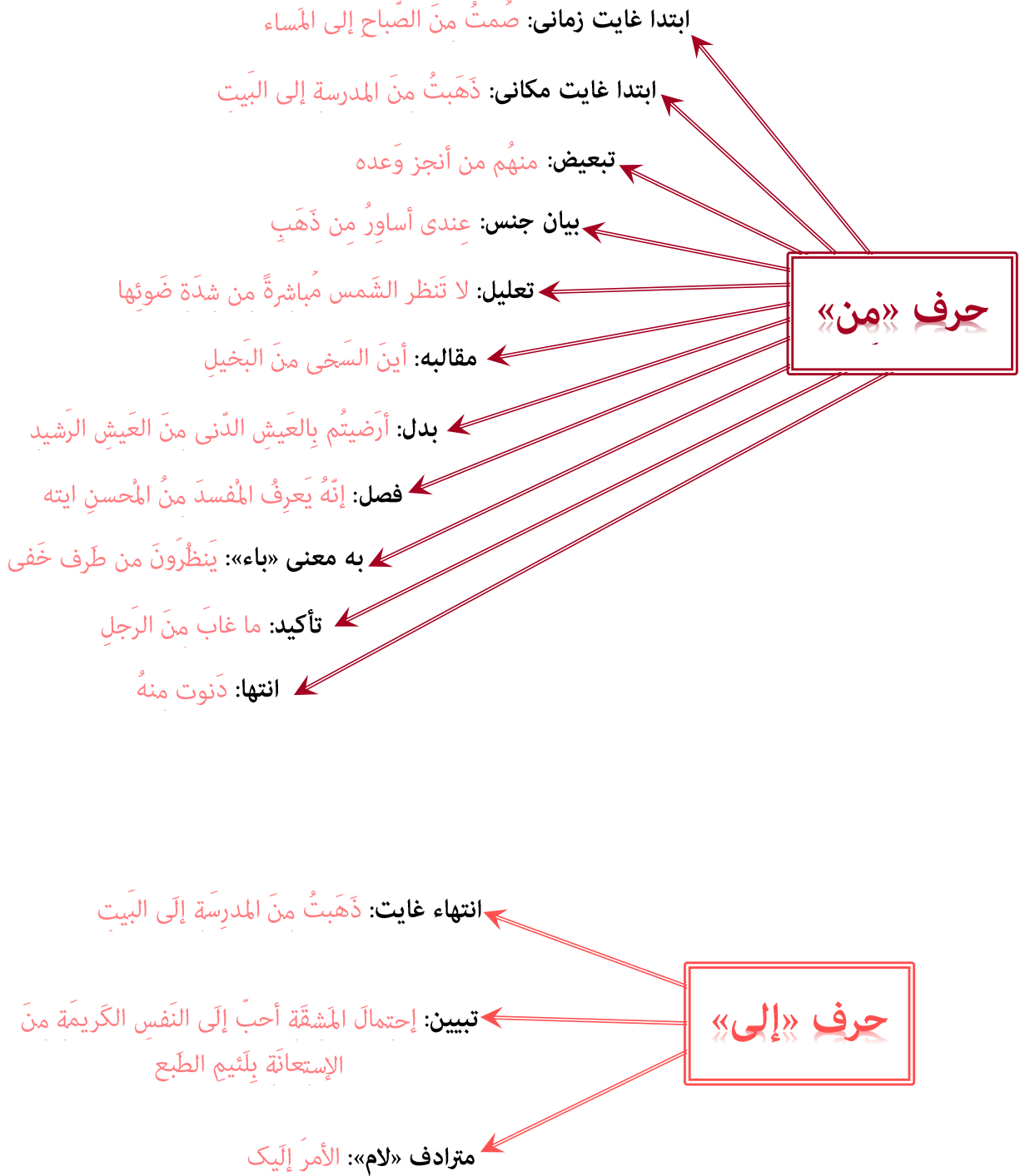
بدون استفاده از الفاظ «أی و من»

جمله

حکایت ملفوظ باشد. مثال: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**

حکایت مکتوب باشد. مثال: **نَصَرَ مِنَ اللَّهِ وَ فَتَحَ قَرِيبَ**

معاني حروف جر



حرف «عن»

مجاوزه حقیقی: رَغِبْتَ عَنِ الْإِقَامَةِ فِي بَلَدِ الْمَطْلَمِ

مجاوزه مجازی: أَخَذْتُ الْعِلْمَ عَنِ الْعَالَمِ

به معنای «بعد»: دَعِ الْمُتَكَبِّرَ فَعَنْ قَلِيلٍ يَوَدُّ بِهِ زَمَانَهُ

به معنای «باء»: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى

بدل: أَدَيْتَ الْعَمَلَ عَنْ صَدِيقِي الْمَرِيضِ

اسم و به معنای «جانب» می باشد: يَجْلِسُ الْقَاضِي وَ مِنْ عَنِ يَمِينِهِ مُسَاعِدَهُ
(در این هنگام «من» بر سر آن وارد می شود و در این صورت در محل جر قرار می گیرد.)

حرف «فی»

ظرفیت: الْمَعَادُنُ مَتْرَاكِمَةٌ فِي جَوْفِ الْأَرْضِ

تعلیل: أْتَعَادِينِي فِي ذَنْبٍ

مقایسه یا موازنه: مَا عَلِمْنَا فِي بَحْرِ عِلْمِكَ إِلَّا قَطْرَةً

مصاحبت: قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّمِ

حروف

«مذ و منذ»

ابتدائیه: مَا رَأَيْتَهُ مُنْذُ يَوْمِ الْخَمْسِينَ

مترادف با حرف «فی»: مَا رَأَيْتَهُ مُنْذُ يَوْمِنَا

مترادف با حرف «من و إلى»: مَا رَأَيْتَهُ مَذَّ يَوْمِنَا

حرف «على»

استعلاء حقيقى: يَعُودُ السَّائِحُونَ عَلَى السَّيَارَاتِ

استعلاء مجازى: فَضَّلَ الْمُعَلِّمُ بَعْضَ تَلَامِذْتِهِ عَلَى بَعْضِ

ظرفيت: وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفَلَةٍ

تعليل: أَشَكَرَ الْمُحْسِنَ عَلَى إِحْسَانِهِ

مصاحبت: حَقُّ الْبِرِّ أَنْ تَبْدَلَ الْمَالَ عَلَى حَبِّكَ لَهُ

به معنى «باء»: سَمِعْتُ مِنَ الْوَالِدِ نُصْحًا وَ حَقِيقِي عَلَيْهِ أَنْ يَقُولَ مَا يَنْفَعُ

استدراك و اضراب: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ لِسُوءِ صَنِيعِهِ عَلَى أَنَّهُ لَا

يِيَّاسُ مِنَ رَحْمَةِ اللَّهِ

اسم و به معنى «فوق» مى باشد: تَمَرَّ مِنْ عَلَى بَلَدِنَا الطَّائِرَاتِ

تقليل: رَبِّ رَجُلٍ عَالِمٍ يَعْجِبُكَ

تكثير: رَبِّ تَلْمِيزٍ أَبْغَضَهُ الْمُعَلِّمُ لِكَسَلَانِهِ

رب + «ما» زائد: رَبِّمَا سَائِلٍ فِي الطَّرِيقِ أُرْعَجَنِي

رب + «ما» زائد كافه: رَبِّمَا قَامَ بِطَرَسِ

حرف «رب»

حرف «كاف»

اسم و به معنى «مثل» مى باشد: لَوْ كَانَ عِنْدَكَ مِنَ الْمَرْوَةِ كَقَدْرِ دَرَّةٍ لَمَا غَدَرْتَ بِهَذَا الصَّدِيقِ

تشبيه: مُحَمَّدٌ كَالْأَسَدِ

تأكيد: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

حرف «لام»

- مالكيت: البَيْتُ لَكَ
- شبه مالكيت: المِفْتَاحُ لِلْبَابِ
- تعليل: الإِكْتِسَابُ ضَرُورِي لِدَفْعِ الْفَاقَةِ
- ظرفيت: كَتَبْتُ هَذِهِ الرِّسَالَةَ لِعِزَّةِ شَهْرِ رَجَبٍ
- به معنى «قبل»: كَتَبْتُ رِسَالَتِي لَلَّيْلَةِ بَقِيَّتْ مِنْ رَمَضَانَ
- به معنى «بعد»: كَتَبْتُ هَذِهِ الرِّسَالَةَ لِخَمْسِ خَلُونِ مِنْ شَوَالٍ
- تبليغ: قَابِلْتُ صَدِيقُكَ وَ قَلْتُ لَهُ مَا تُرِيدُ أَنْ أَقُولَهُ
- جحود: لَمْ يَكُنِ الْبَاطِلُ لِيَنْتَصِرْ
- تقويت: السُّكُونُ فِي الْمُسْتَشْفَى أَحَبُّ لِلْمَرَضَى
- استغاثه: يَا لَزِيدٍ

حرف «باء»

- الصاق (چسپیدن) حقيقى: أَمَسَكْتُ بِاللُّصِّ
- الصاق مجازى: مَرَرْتُ بِزَيْدٍ
- سببيه: جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا مِمَّا تُعْطِينِي
- مصاحبت: سَافِرٌ بِرِعَايَةِ اللهِ
- استعانت: سَافَرْتُ بِالطَّيَّارَةِ
- بدل: مَا يَرْضِينِي بِعَمَلِي عَمَلٌ آخَرَ
- مقابله: اشْتَرَيْتُ الْكِتَابَ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ
- قسم: أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَأَقُولَنَّ الْحَقِيقَةَ
- تفديه: يَا بِي أَنْتَ
- تاكيد: أَعْظَمُ بِالْمُحْسَنِ

اسم ظاهر را مجرور می سازد و به معنای انتها غایت مکانی است:

أَتَمَّتْ الصَّفْحَةَ حَتَّى السَّطْرِ الْأَخِيرِ

حرف «حتی»

جمله متشکل از «آن» مقدره و فعل مضارع منصوب ان را به تاویل مصدر

می برد و مجرور می سازد: اجْتَنَبَ الْكَسْبِ الْخَبِيثِ

۵۱

حروف قسم

واو قسم

به اسم ظاهر اختصاص دارد. مثال: وَاللَّهِ

تاء قسم

به اسم جلاله «الله» اختصاص دارد. مثال: تَاللَّهِ

باء قسم

به منظور هر چیز که مورد قسم قرار می گیرد می توانیم از «باء» استفاده کنیم.

احکام حروف
قسم

اصل حروف قسم «باء» است و جایز است فعل قسم با آن

عنوان شود. مثال: أَقْسِمُ بِاللَّهِ

«باء» قسم، اسم و همچنین ضمیر را مجرور می کند. مثال: بِاللَّهِ

«واو» بدل از «باء» قسم است به آن شرط که فعل قسم حذف شود.

مثال: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا

«تاء» قسم بدل از «واو» قسم است و فعل متعلق «تاء» قسم محذوف است.

احکام جواب قسم

۱. در صورتی که جواب قسم جمله اسمیه مثبت باشد:

← جمله مقرون با «لام» خواهد بود: **وَاللّٰهِ اِنْ صَبَرْتُمْ لَهٗوَ خَيْرَ الصّٰبِرِيْنَ**

← در آغاز آن «اِنَّ» وارد می شود: **وَاللّٰهِ اِنَّ الْكٰفِرَ هَالِكٌ**

← «اِنَّ» و «لام» با هم در جواب قسم وارد می شوند: **وَاللّٰهِ اِنَّ الْمُؤْمِنَ لَفِيْ نَعِيْمٍ**

۲. در صورتی که جواب قسم جمله فعلیه ماضی مثبت باشد، جواب به همراه «لام و قد» می آید. مثال: **وَاللّٰهِ لَقَدْ اَخْطَاْتُ**

۳. در صورتی که جواب قسم جمله فعلیه مضارع مثبت و مقرون به لام باشد، اقتران آن (جواب) به نون تاکید لازم است. مثال: **وَاللّٰهِ لَأَفْعَلَنَّ**

۴. در صورتی که جواب قسم منفی باشد (جمله فعلیه، اسمیه، ماضی، و مضارع تفاوتی نمی کند)، حروف «ما، لا، اِنَّ» بر سر آن وارد می شود. مثال: **وَاللّٰهِ مَا ظَنَنْكَ كَاذِبٌ / وَاللّٰهِ مَا يَكْذِبُ ظَنُّكَ**

۵. در صورتی که جواب قسم فعل طلبی باشد و یا متضمن معنی طلب باشد، به همان اکتفا می شود.

۶. در صورتی که جواب قسم بوسیله «لا و اِنَّ شرطیه» و یا بوسیله «لام و قد» آغاز شده باشد، قسم حذف می شود. مثال: **لَئِنْ قَامَ زَيْدٌ لِّيَقُوْمَنَّ عَمْرُو**

حروف عطف

آنچه متعاطفین را تحت پوشش
یک حکم قرار می دهد:
«واو» . «فاء» . «ثم» . «حتى»

اقسام حروف عطف

آنچه یکی از متعاطفین را تحت
یک حکم می آورد و دیگری را
خارج می سازد:
«لکن» . «لا» . «بل»

آنچه یکی از متعاطفین را به
طور مبهم، منفرد می سازد:
«أم» . «أو»

معانی حرف «فاء»

ترتیب و تعقیب : **جاءَ زيدٌ فَعَمَرُوْ**

سببیت: **ضربَ زيدٌ الوالدَ فأماتهُ**

به منظور ربط به جواب: **ما تَفَعَّلُوا مِن خَيْرٍ فَلَن تَكْفُرُوهُ**

به منظور ترتیب به انفصال می آید (یعنی همراه مهلت).
مثال: **نَزَلَ الْقَوْمُ ثُمَّ ارْتَحَلُوا**

احکام «ثم»

گاهی «تاء» تأنیث ساکن یا مفتوح به آن اضافه می شود،
که به عطف جمله ها اختصاص دارد.
مثال: **فَمَضِيَتْ تُمَّتُ قُلْتُ لَا يَعْنِينِي**

بر «تدریج» دلالت دارد.

شرط است که معطوف «حتی» اسم ظاهر باشد. مثال:

أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَسَهَا

احکام «حتی»

معطوف «حتی» جزئی از معطوف علیه باشد.

مثال: أَعْجَبَنِي الْفَتَى حَتَّى حَدِيثُهُ

معطوف «حتی» در زیادت و نقصان، غایت و نهایت ماقبل

خود باشد. مثال: مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْمَلُوكُ

«حتی» زمانی که پس از جمله قرار گیرد، حرف استیناف یا ابتدا محسوب می شود.

در معنای «أو» اصل بر مساوی بودن در حکم متعاطفین است.

مثال: جَالِسِ الْعُلَمَاءِ أَوْ الزَّهَادِ

معانی حرف «أو»

«أو» به منظور تقسیم نیز می آید. مثال: الْكَلِمَةُ إِسْمٌ أَوْ الْفِعْلُ أَوْ الْحَرْفُ

«أو» به منظور اضراب (انصراف از امری) هم می آید.

مثال: أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ

به منظور مساوی بودن حکم معطوف با معطوف علیه، پس از

همزه تسویه یا همزه استفهام قرار می گیرد.

مثال: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

احکام «أم»

جمله پس از همزه تسویه به تأویل مصدر می رود و در محل رفع است.

«أم» گاهی به منظور اضراب می آید (منفصله).

مثال: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرَ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ

«أم» مقطعه منحصر در دو صورت است:

۱. پس از اداة استفهام بدون همزه قرار می گیرد. مثال: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى

۲. پس از همزه ای که بر نفی یا تقریر دلالت دارد قرار می گیرد.

شرایط عطف به «لا»

- معطوف آن به صورت مفرد بیان می شود. مثال: **جائنی زیداً لا عمرو**
- کلام پیش از «لا» باید مثبت باشد. مثال: **يَفُوزُ الشُّجَاعُ لا الجَبَان**
- یکی از متعاطفین از مصادیق آن نباشد. مثال: **مَدَحْتُ رَجُلًا لا قائدا**
- «لا» مقرون به حرف عطف نباشد.
- اسم پس از «لا» صلاحیت صفت و یا حال و یا خبر داشته باشد.

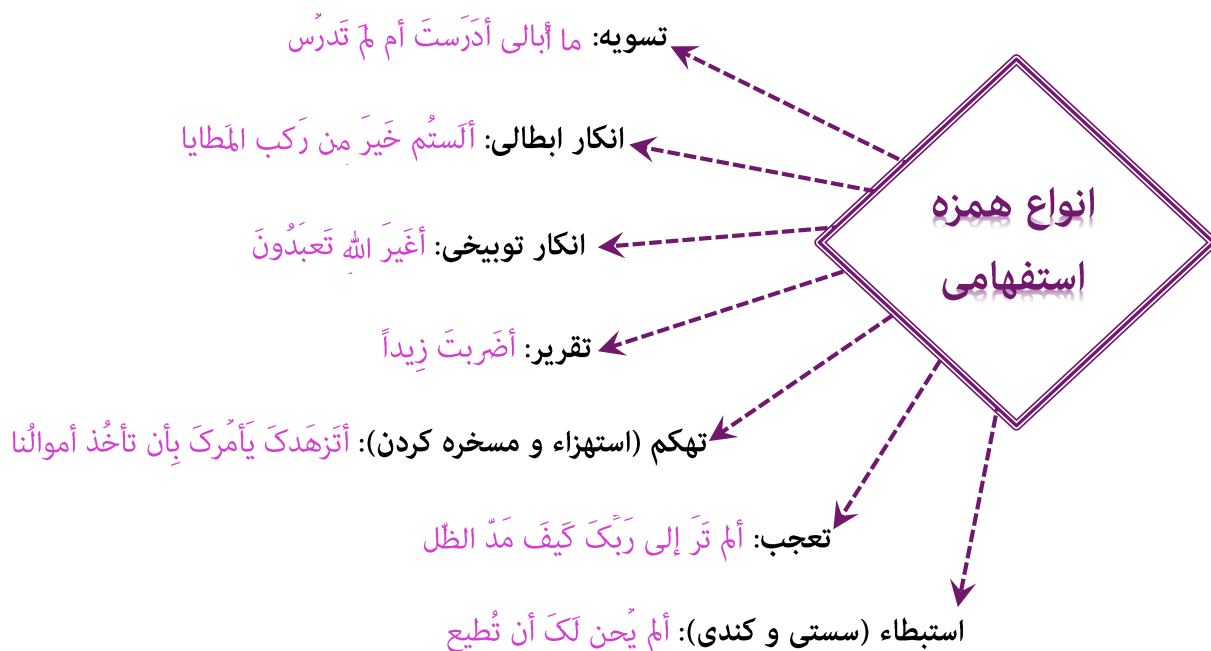
احکام «بل»

- «بل» حکم را نسبت به ماقبلش سلب، و برای مابعدش اثبات می کند.
مثال: **قَدَمَ پطرس بل بولس**
- در صورتی که «بل» بعد از جمله قرار گیرد حرف ابتدا محسوب می شود. مثال: **ما جاء زیداً بل ذهب**
- «لا» قبل از «بل»، بعد از کلام مثبت افزوده می شود.
مثال: **وَجَهْكَ البدر لا بل الشمس**
- «لا» پس از نفی نیز افزوده می شود. مثال: **ما هجرتك لا بل زدنتی شغفاً**

احکام «لکن»

- «لکن» پس از نفی و یا نهی حرف عطف می شود.
- «لکن» حکم را از معطوف علیه نفی و برای معطوف اثبات می کند. مثال: **لیس زیداً کاتباً لکن شاعراً**
- در صورتی که پیش از «لکن» جمله مثبت آمده باشد و یا بعد از آن جمله ای آمده باشد و یا «لکن» مقرون به «واو» باشد، حرف ابتدا محسوب می شود.

حروف استفهام و ...



احکام «هل»

«هل» بر سر جمله مثبت وارد می شود. مثال: هل عاد زید

در صورتی که لفظ «إلا» بر سر خبری که پس از «هل» می آید، وارد گردد، از «هل» استفهام نفی نیز اراده می شود.

مثال: هل جزاء الإحسان إلا الإحسان

«نعم»

به معنی «آری» پس از خبر و استفهام قرار می گیرد. مثال: ما قام زید؟ نعم

«بلی»

به معنی «آری» پس از نفی واقع می شود که به معنای ایجابی و مثبت می باشد.

«لا»

کلام مثبت را منفی می کند.

نکته: الفاظ «أجل، جیر، جلل» حکم «نعم» را دارند. در صورتی که «نعم» و «أجل» در صدر کلام واقع شوند، به منظور تأکید هستند.

نکته: لفظ «أی» از نظر حکم همانند «نعم» می باشد، با این تفاوت که لفظ «أی» پیش از جمله ای که فعل آن محذوف است، استعمال می شود.

حکم حروف نفی

۱. «م» و «ما» هر دو بر سر فعل مضارع وارد می شوند و معنای فعل مضارع را به ماضی بر می گردانند.

۲. «لن» به نفی مستقبل اختصاص دارد.

۳. «لا» به منظور نفی ماضی و نفی مستقبل می آید.

۴. «ما» و «إن» بر نفی ماضی و حال دلالت دارند.

«ما» مصدریه. مثال: *عَجِبْتُ مِمَّا فَعَلْتَ*

انواع «ما»

«ما» کافه، که بر سه نوع است:

بازدارنده از عمل.

بازدارنده از عمل نصب و رفع و به «إن» و اخواتش متصل می شود.

بازدارنده از عمل جر که به چهار ظرف متصل می شود: «بین، بعد، حیث، إذ»

«ما» زائد

«ما» عوض

«ما» غیر کافه

«ما» غیر عوض

حروف تنبيه و تحضيض

تنها بر سر جمله وارد می شود (اسمیه و یا فعلیه).
 مثال: **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ**

غالباً لفظ «ألا» پیش از «إن» و همچنین پیش از ندا
 واقع می شود. مثال: **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ**

«أما» به منظور استفهام از نفی وارد می شود.
 مثال: **أَمَا تَقُومُ**

«ألا» به منظور توبيخ و انکار به کار می رود.

«ألا» هم به منظور تمنا و هم به منظور تحضيض و عرض می آید.
 مثال (تحضيض): **أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا إِيمَانَهُمْ**
 (عرض): **أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ**

غالباً بر سر اسم اشاره وارد می شود. مثال: **هَذَا / هَذِهِ**

• گاهی مابین «ها» و اسم اشاره به وسیله «کاف» فاصله ایجاد
 می شود. مثال: **أَهْكَذَا تَتَكَلَّمُ**

• گاهی ما بین «ها» و اسم اشاره به وسیله ضمیر رفع فاصله
 ایجاد می شود. مثال: **هَآؤَآذَا / هَاهُوَذَا**

«ها» در ادامه «أَيُّ» در ندا وارد می شود. مثال: **أَيُّهَا الرَّجُلُ**

«ها» بر سر «إِنَّ» وارد می شود. مثال: **هَا إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا**

احكام حروف «ألا» و «أما»

احكام «ها» تنبيه

نکته: در صورتی که حروف تحضیض بر سر فعل مضارع وارد شوند، از این حروف «طلب و درخواست» اراده می شود و اگر بر سر فعل ماضی وارد شوند، از این حروف «توییخ و سرزنش» اراده می شود.

این دو حرف بر امتناع امری به دلیل وجود امری دیگر دلالت دارند.

«لولا» فقط بر سر مبتدایی که خبرش محذوف است، وارد می شود به آن شرط که خبر بر وجود مطلق دلالت کند. در این حال لازم است جواب «لولا» عنوان شود؛

احکام «لولا» و «لوما»

• در صورتی که مثبت باشد، جواب مقرون به «لام» مفتوح خواهد بود. مثال: **لَوْلَا يَسُوعُ لَهْلَكْنَا**

• در صورتی که منفی به غیر «ما» باشد، جواب بدون «لام» می آید. مثال: **لَوْلَا زَيْدٌ لَمْ يَنْجَحْ عَمْرٌو**

در صورتی که پس از «لولا» اسمی قرار گیرد، آن اسم، فاعل برای فعل محذوف خواهد بود و فعل مذکور مفسر آن فعل محذوف است.

مثال: **لَوْلَا زَيْدٌ قَامَ لَفَعَلْتُ كَذَا**

۵۵

حروف شرط و تفصیل و مصدر

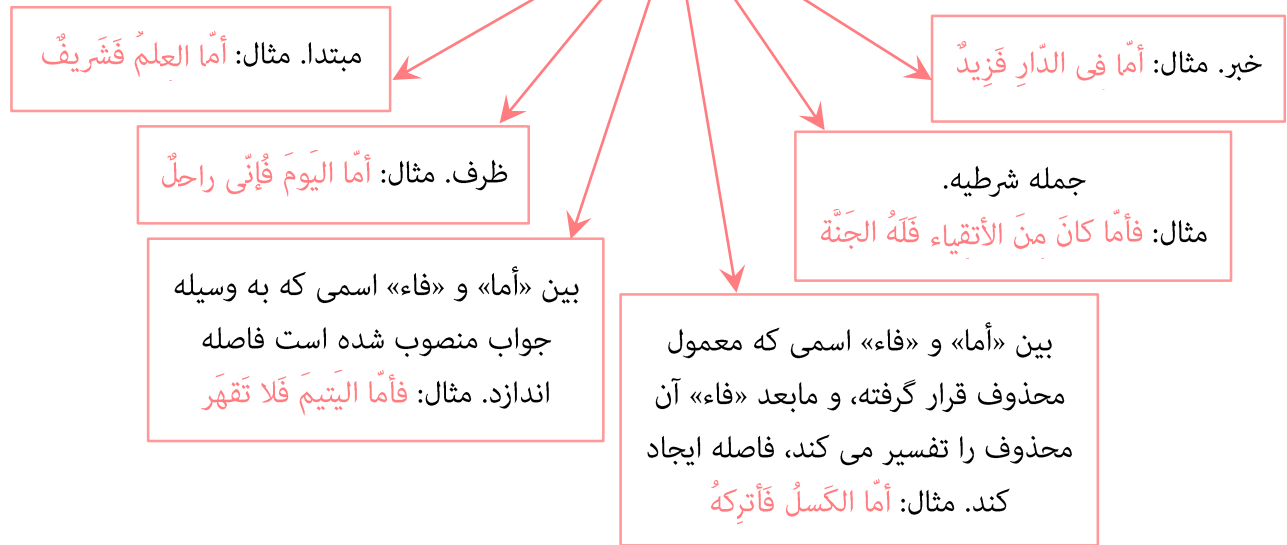
«أما» به منظور تفصیل است و به جای ادات شرط و فعلش آورده می شود و لازم است جواب «أما» به «فاء» اقتران یابد.

مثال: **أَمَّا زَيْدٌ فَأَكْرَمْتُهُ وَ أَمَّا عَمْرٌو فَأَهَنْتُهُ**

احکام «أما»

گاهی ممکن است «أما» در جمله تکرار شود و گاهی تکرار نمی شود.

آنچه بین «أما» و «فاء» جزائیه فاصله می اندازد



احکام «إِنْ» و «لَوْ» شرطیه

- «إِنْ» بر زمان آینده دلالت می کند، هر چند بر سر فعل ماضی وارد شود و حکم آن جزم است. مثال: **إِنْ تَقُمْ أَقُمْ**
- «لَوْ» برای فعل ماضی است هر چند بر سر فعل مضارع نیز وارد شود و حکم آن این است که جزم نمی دهد. مثال: **لَوْ قَمْتُمْ (أَوْ تَقوم) فَمُنَا**
- «لَوْ» برای زمان آینده نیز استعمال می شود. مثال: **و لَوْ تَلْتَقِي اصْدَاؤُنَا بَعْدَ مَوْتِنَا**
- «لَوْ» به منظور تقلیل هم می آید. مثال: **تَصَدَّقْ و لَوْ بَدْرَهُمْ**
- در صورتی که جواب «لَوْ» ماضی مثبت باشد، به همراه «لام» می آید. مثال: **لَوْ اجْتَهَدْتَ لَنْجَحْتَ**
- در صورتی که جواب «لَوْ» منفی به «ما» باشد، اقتران آن به «لام» جایز است. مثال: **لَوْ تَرَوَيْتَ لَمَا اخْفَقَ سَعِيكَ**
- در صورتی که جواب «لَوْ» منفی به غیر «ما» باشد، مقرون به چیزی نخواهد بود.
- «إِنْ» و «لَوْ» گاهی وصلیه هستند و اگر پس از «واو» قرار گیرند، نیازمند جواب نخواهند بود. مثال: **أَكْرَمُ أَبَاكَ إِنْ وَبَخَكَ**
- «لَوْ» حرف مصدریه نیز واقع می شود و غالباً پس از «وَدَّ» و «يَوَدُّ» این گونه است. مثال: **أَوَدُّ لَوْ يَخْلُدُ ذِكْرَكَ**

موارد استعمال «إِما»

به منظور تفصیل: هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِما شَاكِرًا و إِما كُفُورًا

به منظور شك و تردید: زَارَهُ إِما زَيْدٌ و إِما عَمْرُو

به منظور تخییر: تَعَلَّمَ إِما الصَّرْفَ و إِما النحو

نکته: گاهی میم در «إِما» به «یاء» ساکن تبدیل می شود. مثال: **إِیما إِلَى جَنَّةٍ إِیما إِلَى النَّارِ**

احکام حروف مصدریه

حروف مصدریه فقط به فعل متصرف متصل می شوند.

حروف «ما، إن، لو» به جمله فعلیه و «أَن» به جمله اسمیه و «لکی» به فعل مضارع اختصاص دارند.

مثال: **أَعْجَبَنِي ما صَنَعْتَ أَوْ أَن تَصْنَعَ** (به تأویل **أَعْجَبَنِي صُنْعَكَ**)

«ما» مصدریه از ظرف زمان محذوفی که به مصدر اضافه شده، نیابت می کند.

حروف تفسیر و مفاجاه و استقبال

«أی» حرف تفسیریه و مفسر جمله و مفرد است.
 مثال (مفرد): هَذَا عَسَجِدُ أَي ذَهَبٍ. (جمله): وَتَرْمِينِي بِالطَّرْفِ أَي
 أَنْتَ مُذْنِبٌ

حکم «أی» و «أن»
 تفسیریه

«أن» تفسیریه بین دو جمله قرار می گیرد.
 مثال: فَأَوْحِينَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا

«إذ» به منظور مفاجات (امر ناگهانی) می آید و پس از «بينا و
 بينما» قرار می گیرد. مثال: فَبَيْنَمَا الْعُصْرُ إِذْ دَارَتْ مَيَاسِيرُ

حکم
 «إذ» و «إذما»

«إذا» به جمله اسمیه افزوده می شود.
 مثال: خَرَجْنَا فَإِذَا الْأَسَدُ بِالْبَابِ

این دو حرف، فعل مضارع را به آینده اختصاص می دهند و
 «سوف» از نظر زمان طولانی تر و بعیدتر از «سین» است.

حکم
 «سین» و «سوف»

«سین» در وعده (نوید و بشارت) استعمال می شود.
 مثال: أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا

● گاهی نیز در وعید (بیم و تهدید) استعمال می شود.
 مثال: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

حروف توقع و زائد و انواع ((لام))

«قد» حرف توقع می باشد که بر سر فعل ماضی وارد می شود و افاده تثبیت می کند و زمان فعل ماضی را به حال نزدیک می کند.

مثال: قَدْ شَفَى الْعَلِيلَ

«قد» بر سر فعل مضارع وارد می شود و افاده تقلیل می کند.

مثال: قَدْ يَنْجَحُ الْكِسْلَانُ

«قد» به فعل خبری متصرف و مجرد از نواصب و جوازم و «سین» و «سوف» اختصاص دارد.

«قد» مفید توقع و همچنین تکثیر می باشد.

مثال (توقع): قَدْ خَرَجَ وَ قَدْ يُخْرِجُ زَيْدٌ / (تکثیر): قَدْ اشْهَدَ الْغَارَةَ الشَّعَوَاءَ

«قد» به همراه فعل می آید و همانند جزئی از فعل است و از آن جدا نمی شود، مگر اینکه بین فعل و «قد» قسم قرار گیرد.

مثال: قَدْ وَاللَّهِ أَحْسَنْتَ

گاهی نیز «قد» اسم فعل و به معنای «یکفی» می باشد.

مثال: قَدْ زَيْدًا دَرَهْمًا

انواع «قد» حرفیه

«لام» جواب قسم و لامی که جواب را برای قسم آماده می کند.

«لام» جواب «لو» و «لولا»

«لام» ابتدا. مثال: لَبَطْرَسَ رَسُولٌ

«لام» «إِنَّ». مثال: إِنَّ بَطْرَسَ لَرَسُولٌ

انواع «لام» مفتوح

انواع «لام» مکسور

«لام» جر . «لام» گی . «لام» جحود

«لام» امر

حروف زائد

«إن، أن، ما، لا، من، باء»

«إن» زائد پس از «ما» نافیه به عنوان تاکید معنی واقع می شود.

مثال: **طَلَبْتَ زَيْدًا فَمَا إِنَّ رَأَيْتَهُ**

گاهی «إن» پس از «ألا» استفتاحیه عنوان می شود.

مثال: **أَلَا إِنَّ سَرَى لَيْلَى قَبْتَ كَثِيْبًا**

«أن» زائد پیش از «لو» که مسبوق به قسم می باشد و همچنین پیش

از «لا» نافیه عنوان می شود.

مثال: **وَاللَّهِ أَنْ لَوْ فُئِمْتُ، فُئِمْنَا / وَ مَا لَنَا أَنْ لَا تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ**

«ما» زائد پس از «إن، إذ، کیف، متی، این، حیث، ای» عنوان می شود.

مثال: **إِذَا مَا جِئْتَ جِئْنَا**

«لا» زائد پس از «واو» مسبوق به نفی قرار می گیرد.

مثال: **مَا جَاءَ بَطْرُسَ وَ لَا بُولَسَ**

«لا» زائد پس از «أن» مصدریه قرار می گیرد. مثال: **مَا مَنَعَكَ أَنْ لَا تَسْجُدَ**

«من» پیش از اسم نکره ای که مسبوق به نفی و یا استفهام است به

عنوان زائد واقع می شود. مثال: **مَا جِئْتَنِي مِنْ أَحَدٍ**

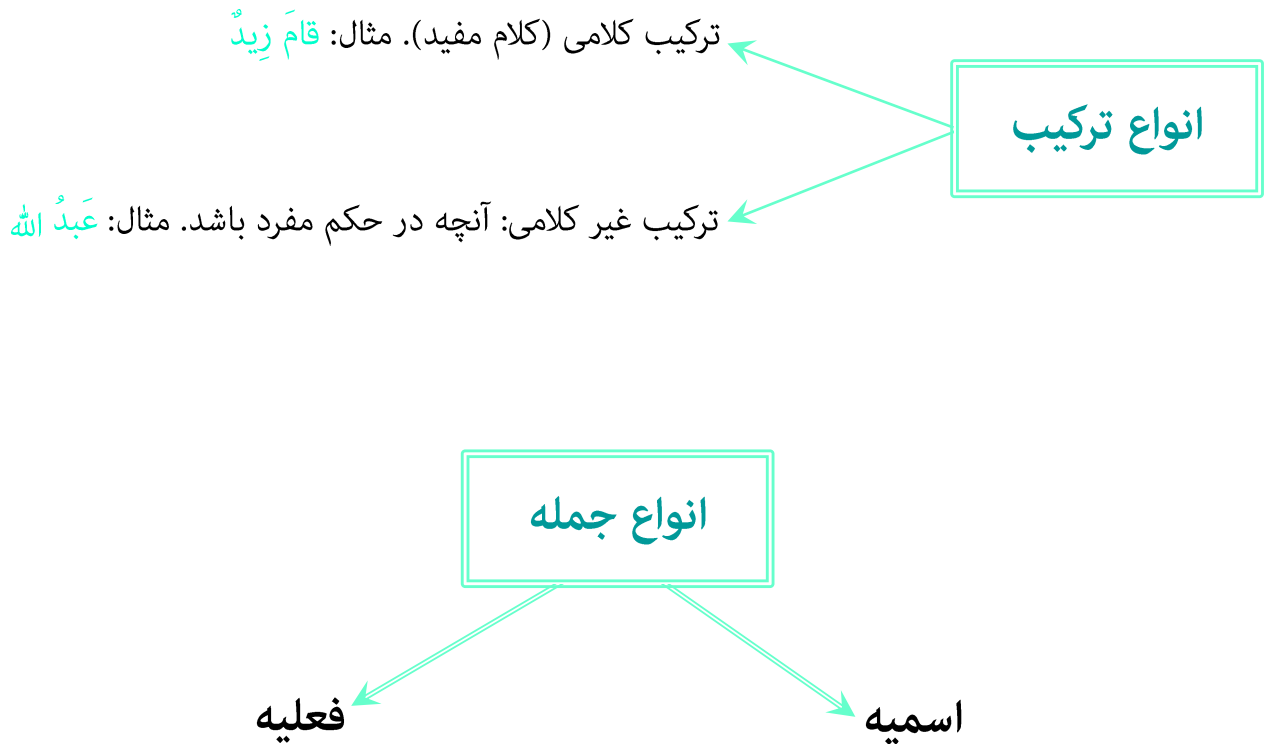
«باء» به منظور تأکید منفی و یا به منظور تأکید مثبت واقع می شود.

مثال (منفی): **لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ / (مثبت): كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا**

ملحقات نحو: الجملة

جملة چیست؟ کلام مرکب مفید

ترکیب چیست؟ پیوند دادن یک کلمه به کلمه یا کلمات دیگر



جملاتی که محلی از اعراب دارند

جمله ای خبر واقع می شود. مثال: الظلم مرتعه وخیم

جمله ای حال واقع می شود. مثال: جاء الفارس یرکض

جمله ای مضاف الیه واقع می شود. مثال: أسافر یوم هو مسافر

جمله ای که مفعول به واقع می شود. مثال: قل إن الأعمال بالنیات

جمله ای که تابع مفرد واقع می شود. مثال: جاء رجل یتصدق

جمله تابع به شرط اینکه متبوعش محلی از اعراب داشته باشد.

مثال: العلم ینفع و یرفع

جمله ای جزای شرط واقع می شود. مثال: من لم یجتهد فلن ینج

جملاتی که محلی از اعراب ندارند

جمله ابتدائیه. مثال: نور الشمس لا یخفی

جمله معترضه. مثال: مولانا (رحمه الله) کان عادلاً

جمله مفسره. مثال: العلم اتقنه

جمله صله. مثال: جاء الذی قام أبوه

جمله جواب قسم. مثال: وحقک لأفعلن

جمله ای که جواب شرط جازم باشد و مقرون به «فاء» یا

«إذا فجائیه» نباشد. مثال: إن تنزه عن الهوی تفلح

جمله تابعی که متبوع آن محلی از اعراب ندارد.

مثال: إنقطع المطر و تبددت الغیوم

جمله کبری

جمله کبری به جمله ای که دارای خبر جمله باشد، گفته می شود.

جمله صغری

جمله صغری جمله ای است که خود خبر برای مبتدا باشد.

پایان